

انجیل لوقا

هدف لوقا از نوشتن انجیل

۱ از آنجهت که بسیاری دست خود را دراز کردند به سوی تالیف حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسید،^۲ چنانچه آنانی که از ابتدا نظارگان و خادمان کلام بودند به ما رسانیدند،^۳ من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را من البدایه به تدقیق در پی رفته، به ترتیب به تو بنویسم ای تیوفلس عزیز،^۴ تا صحت آن کلامی که در آن تعلیم یافته‌ای دریابی.

مژده تولد یحیی به زکریا

۵ در ایام هیرودیس پادشاه یهودیه، کاهنی زکریا نام از فرقه ایبا بود که زن او از دختران هارون بود و ایصابات نام داشت.^۶ و هر دو در حضور خدا صالح و به جمیع احکام و فرایض خداوند، بی عیب سالک بودند.^۷ و ایشان را فرزندی نبود زیرا که ایصابات نازاد بود و هر دو دیرینه سال بودند.^۸ و واقع شد که چون به نوبت فرقه خود در حضور خدا کهانت می کرد،^۹ حسب عادت کهانت، نوبت او شد که به قدس خداوند درآمده، بخور بسوزاند.^{۱۰} و در وقت بخور، تمام جماعت قوم بیرون عبادت می کردند.

۱۱ ناگاه فرشته خداوند به طرف راست مذبح بخور ایستاده، بروی ظاهر گشت.^{۱۲} چون زکریا او را دید، در حیرت افتاده، ترس بر او مستولی شد.^{۱۳} فرشته بدو گفت: «ای زکریا ترسان مباش، زیرا که دعای تو مستجاب گردیده است و زوجه ات ایصابات برای تو پسری خواهد زاید و او را یحیی خواهی نامید.^{۱۴} و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد.^{۱۵} زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود، پر از روح القدس خواهد بود.^{۱۶} و بسیاری از بنی اسرائیل را، به سوی خداوند

خدای ایشان خواهد برگردانید. ۱۷ و او به روح و قوت الیاس پیش روی وی خواهد نخرامید، تا دلهای پدران رابه طرف پسران و نافرمانان را به حکمت عادلان بگرداند تا قومی مستعد برای خدا مهیا سازد.»

۱۸ زکریا به فرشته گفت: «این را چگونه بدانم و حال آنکه من پیر هستم و زوجه‌ام دیرینه سال است؟» ۱۹ فرشته در جواب وی گفت: «من جبرائیل هستم که در حضور خدا می‌ایستم و فرستاده شدم تا به تو سخن گویم و از این امور تورا مرده دهم. ۲۰ و الحال تا این امور واقع نگردد، گنگ شده یارای حرف زدن نخواهی داشت، زیرا سخن‌های مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست، باور نکردی.» ۲۱ و جماعت منتظر زکریایم بودند و از طول توقف او در قدس متعجب شدند. ۲۲ اما چون بیرون آمده توانست با ایشان حرف زند، پس فهمیدند که در قدس رویایی دیده است، پس به سوی ایشان اشاره می‌کرد و ساکت ماند. ۲۳ و چون ایام خدمت او به اتمام رسید، به خانه خود رفت.

۲۴ و بعد از آن روزها، زن او ایصابات حامله شده، مدت پنج ماه خود را پنهان نمود و گفت: ۲۵ «به اینطور خداوند به من عمل نمود در روزهایی که مرا منظور داشت، تا ننگ مرا از نظر مردم بردارد.»

مرده تولد عیسی به مریم

۲۶ و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت، فرستاده شد. ۲۷ نزد باکره‌ای نامزد مردی مسمی به یوسف از خاندان داود و نام آن باکره مریم بود. ۲۸ پس فرشته نزد او داخل شده، گفت: «سلام بر توای نعمت رسیده، خداوند با توست و تو در میان زنان مبارک هستی.» ۲۹ چون او را دید، از سخن او مضطرب شده، متفکر شد که این چه نوع تحیت است. ۳۰ فرشته بدو گفت: «ای مریم ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای. ۳۱ و اینک حامله شده، پسری خواهی زاید و او را عیسی خواهی نامید. ۳۲ او بزرگ خواهد بود

و به پسر حضرت اعلیٰ، مسمی شود، و خداوند خدایتخت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود. ۳۳ و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود.»

۳۴ مریم به فرشته گفت: «این چگونه می شود و حال آنکه مردی را نشناخته ام؟» ۳۵ فرشته در جواب وی گفت: «روح القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلیٰ بر تو سایه خواهد افکند، از آنجست آن مولود مقدس، پسر خدا خوانده خواهد شد. ۳۶ و اینک ایصابات از خویشان تو نیز در پیروی به پسری حامله شده و این ماه ششم است، مرا و را که نازاد می خواندند. ۳۷ زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست.» ۳۸ مریم گفت: «اینک کنیز خداوندم. مرا بر حسب سخن تو واقع شود.» پس فرشته از نزد او رفت.

مریم به دیدار الیزابت می رود

۳۹ در آن روزها، مریم برخاست و به بلدی از کوهستان یهودیه بشتاب رفت. ۴۰ و به خانه زکریا درآمده، به ایصابات سلام کرد. ۴۱ و چون ایصابات سلام مریم را شنید، بچه در رحم او به حرکت آمد و ایصابات به روح القدس پر شده، ۴۲ به آواز بلند صدا زده گفت: «تو در میان زنان مبارک هستی و مبارک است ثمره رحم تو. ۴۳ و از کجا این به من رسید که مادر خداوند من، به نزد من آید؟ ۴۴ زیرا اینک چون آواز سلام تو گوش زدم من شد، بچه از خوشی در رحم من به حرکت آمد. ۴۵ و خوشبحال او که ایمان آورد، زیرا که آنچه از جانب خداوند به وی گفته شد، به انجام خواهد رسید.»

۴۶ پس مریم گفت: «جان من خداوند را تحمید می کند، ۴۷ و روح من به رهاننده من خدا بوجد آمد، ۴۸ زیرا بر حقارت کنیز خود نظر افکند. زیرا هان از کنون تمامی طبقات مرا خوشحال خواهند خواند، ۴۹ زیرا آن قادر، به من کارهای عظیم کرده و نام او قدوس است، ۵۰ و رحمت او نسلا بعد

نسل است. بر آنانی که از اومی ترسند. ۵۱ به بازوی خود، قدرت را ظاهر فرمود و متکبران را به خیال دل ایشان پراکنده ساخت. ۵۲ جباران را از تحتها به زیر افکند. و فروتنان را سرافراز گردانید. ۵۳ گرسنگان را به چیزهای نیکو سیر فرمود و دولت‌مندان را تهیدست رد نمود. ۵۴ بنده خود اسرائیل را یاری کرد، به یادگاری رحمانیت خویش، ۵۵ چنانکه به اجداد ما گفته بود، به ابراهیم و به ذریت او تا ابد الابد.» ۵۶ و مریم قریب به سه ماه نزد وی ماند. پس به خانه خود مراجعت کرد.

تولد یحیی تعمیددهنده

۵۷ اما چون ایصابات را وقت وضع حمل رسید، پسری بزاد. ۵۸ و همسایگان و خویشان او چون شنیدند که خداوند رحمت عظیمی بر وی کرده، با او شادی کردند. ۵۹ و واقع شد در روز هشتم چون برای ختنه طفل آمدند، که نام پدرش زکریا را بر اومی نهادند. ۶۰ اما مادرش ملتفت شده، گفت: «نی بلکه به یحیی نامیده می‌شود.» ۶۱ به وی گفتند: «از قبیلۀ تو هیچ کس این اسم را ندارد.» ۶۲ پس به پدرش اشاره کردند که «او را چه نام خواهی نهاد؟» ۶۳ او تخته‌ای خواسته بنوشت که «نام او یحیی است» و همه متعجب شدند. ۶۴ در ساعت، دهان و زبان او باز گشته، به حمد خدا متکلم شد. ۶۵ پس بر تمامی همسایگان ایشان، خوف مستولی گشت و جمیع این وقایع در همه کوهستان یهودیه شهرت یافت. ۶۶ و هر که شنید، در خاطر خود تفکر نموده، گفت: «این چه نوع طفل خواهد بود؟» و دست خداوند با وی می‌بود.

۶۷ و پدرش زکریا از روح القدس پر شده نبوت نموده، گفت: ۶۸ «خداوند خدای اسرائیل متبارک باد، زیرا از قوم خود تفقد نموده، برای ایشان فدایی قرار داد. ۶۹ و شاخ نجاتی برای ما برافراشت، در خانه بنده خود داود. ۷۰ چنانچه به زبان مقدسین گفت که از بدو عالم انبیای اومی بودند، ۷۱ رهایی از دشمنان ما و از دست آنانی که از ما نفرت دارند، ۷۲ تا رحمت

را برپدران ما به جا آرد و عهد مقدس خود را تذکر فرماید. ۷۳ سوگندی که برای پدر ما ابراهیم یاد کرد، ۷۴ که ما را فیض عطا فرماید، تا از دست دشمنان خود رهایی یافته، او را بی خوف عبادت کنیم. ۷۵ در حضور او به قدوسیت و عدالت، در تمامی روزهای عمر خود. ۷۶ و توای طفل نبی حضرت اعلی خوانده خواهی شد، زیرا پیش روی خداوند خواهی خرامید، تا طرق او را میاسازی، ۷۷ تا قوم او را معرفت نجات دهی، در آمرزش گاهان ایشان. ۷۸ به احشای رحمت خدای ما که به آن سپیده از عالم اعلی از ما تفقد نمود، ۷۹ تا ساکنان در ظلمت و ظل موت را نور دهد. و پایهای ما را به طریق سلامتی هدایت نماید.» ۸۰ پس طفل شو کرده، در روح قوی می گشت. و تا روز ظهور خود برای اسرائیل، در بیابان بسر می برد.

۲

تولد عیسی در بیت لحم

۱ و در آن ایام حکمی از اوغسطس قیصر صادر گشت که تمام ربع مسکون را اسم نویسی کنند. ۲ و این اسم نویسی اول شد، هنگامی که کیرینیوس والی سوریه بود. ۳ پس همه مردم هر یک به شهر خود برای اسم نویسی می رفتند. ۴ و یوسف نیز از جلیل از بلده ناصره به یهودیه به شهر داود که بیت لحم نام داشت، رفت. زیرا که او از خاندان و آل داود بود. ۵ تا نام او با مریم که نامزد او بود و نزدیک به زاییدن بود، ثبت گردد. ۶ و وقتی که ایشان در آنجا بودند، هنگام وضع حمل او رسیده، ۷ پسر نخستین خود را زایید. و او را در قنداقه پیچیده، در آخور خوابانید. زیرا که برای ایشان در منزل جای نبود.

چوپانان به ملاقات عیسی می روند

۸ و در آن نواحی، شبانان در صحرا بسر می بردند و در شب پاسبانی گله های خویش می کردند. ۹ ناگاه فرشته خداوند بر ایشان ظاهر شد و کبریایی

خداوند بر گرد ایشان تائید و بغایت ترسان گشتند. ۱۰ فرشته ایشان را گفت: «مترسید، زیرا اینک بشارت خوشی عظیم به شما می‌دهم که برای جمیع قوم خواهد بود. ۱۱ که امروز برای شما در شهر داود، نجات دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد متولد شد. ۱۲ و علامت برای شما این است که طفلی در قن‌داه پیچیده و در آخور خوابیده خواهید یافت.» ۱۳ در همان حال فوجی از لشکر آسمانی با فرشته حاضر شده، خدا را تسبیح‌گن می‌گفتند: ۱۴ «خدا را در اعلی‌علین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد.» ۱۵ و چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان با یکدیگر گفتند: «الان به بیت لحم برویم و این چیزی را که واقع شده و خداوند آن را به ما اعلام نموده است ببینیم.» ۱۶ پس به شتاب رفته، مریم و یوسف و آن طفل را در آخور خوابیده یافتند. ۱۷ چون این را دیدند، آن سخنی را که درباره طفل بدیشان گفته شده بود، شهرت دادند. ۱۸ و هر که می‌شنید از آنچه شبانان بدیشان گفتند، تعجب می‌نمود. ۱۹ اما مریم در دل خود متفکر شده، این همه سخنان را نگاه می‌داشت. ۲۰ و شبانان خدا را تعجید و حمدگان برگشتند، به سبب همه آن اموری که دیده و شنیده بودند چنانکه به ایشان گفته شده بود.

مریم و یوسف، عیسی را به خانه خدا می‌برند

۲۱ و چون روز هشتم، وقت ختنه طفل رسید، او را عیسی نام نهادند، چنانکه فرشته قبل از قرارگرفتن او در رحم، او را نامیده بود. ۲۲ و چون ایام تطهیر ایشان برحسب شریعت موسی رسید، او را به اورشلیم بردند تا به خداوند بگذرانند. ۲۳ چنانکه در شریعت خداوند مکتوب است که هر ذکوری که رحم را گشاید، مقدس خداوند خوانده شود. ۲۴ و تا قربانی گذرانند، چنانکه در شریعت خداوند مقرر است، یعنی جفت فاخته‌ای یا دو جوجه کبوتر. ۲۵ و اینک شخصی شمعون نام در اورشلیم بود که مرد

صالح و متقی و منتظر تسلی اسرائیل بود و روح القدس بر وی بود. ۲۶ و از روح القدس بدو وحی رسیده بود که، تا مسیح خداوند را نبینی موت را نخواهی دید.

۲۷ پس به راهنمایی روح، به هیکل درآمد و چون والدینش آن طفل یعنی عیسی را آوردند تا رسوم شریعت را بجهت او بعمل آورند، ۲۸ او را در آغوش خود کشیده و خدا را متبارک خوانده، گفت: ۲۹ «الحالای خداوند بنده خود را رخصت می دهی، به سلامتی برحسب کلام خود. ۳۰ زیرا که چشمان من نجات تو را دیده است، ۳۱ که آن را پیش روی جمیع امت ها میا ساختی. ۳۲ نوری که کشف حجاب برای امت ها کند و قوم تو اسرائیل را جلال بود.» ۳۳ و یوسف و مادرش از آنچه درباره او گفته شد، تعجب نمودند. ۳۴ پس شمعون ایشان را برکت داده، به مادرش مریم گفت: «اینک این طفل قرار داده شد، برای افتادن و برخاستن بسیاری از آل اسرائیل و برای آیتی که به خلاف آن خواهند گفت. ۳۵ و در قلب تو نیز شمشیری فرو خواهد رفت، تا افکار قلوب بسیاری مکشوف شود.» ۳۶ و زنی نبیه بود، حنا نام، دختر فنوئیل از سبط اشیر بسیار ساخورده،

که از زمان بکارت هفت سال با شوهر بسر برده بود. ۳۷ و قریب به هشتاد و چهار سال بود که او بیوه گشته از هیکل جدا نمی شد، بلکه شبانه روز به روزه و مناجات در عبادت مشغول می بود. ۳۸ او در همان ساعت درآمد، خدا را شکر نمود و درباره او به همه منتظرین نجات در اورشلیم، تکلم نمود. ۳۹ و چون تمامی رسوم شریعت خداوند را به پایان برده بودند، به شهر خود ناصره جلیل مراجعت کردند. ۴۰ و طفل نمو کرده، به روح قوی می گشت و از حکمت پر شده، فیض خدا بروی می بود.

عیسای نوجوان با علمای دین سخن می گوید

۴۱ و والدین او هر ساله بجهت عید فصح، به اورشلیم می رفتند. ۴۲ و چون دوازده ساله شد، موافق رسم عید، به اورشلیم آمدند. ۴۳ و چون

روزها را تمام کرده مراجعت می نمودند، آن طفل یعنی عیسی، در اورشلیم توقف نمود و یوسف و مادرش نمی دانستند. ۴۴ بلکه چون گمان می بردند که او در قافله است، سفریکروزه کردند و او را در میان خویشان و آشنایان خود می جستند. ۴۵ و چون او را نیافتند، در طلب او به اورشلیم برگشتند. ۴۶ و بعد از سه روز، او را در هیکل یافتند که در میان معلمان نشسته، سخنان ایشان را می شنود و از ایشان سوال همی کرد. ۴۷ و هر که سخن او را می شنید، از فهم و جوابهای او متحیر می گشت.

۴۸ چون ایشان او را دیدند، مضطرب شدند. پس مادرش به وی گفت: «ای فرزند چرا با ما چنین کردی؟ اینک پدرت و من غمناک گشته تو را جستجو می کردیم.» ۴۹ او به ایشان گفت: «از هر چه مرا طلب می کردید، مگر ندانسته اید که باید من در امور پدر خود باشم؟» ۵۰ ولی آن سخنی را که بدیشان گفت، نفهمیدند. ۵۱ پس با ایشان روانه شده، به ناصره آمد و مطیع ایشان می بود و مادر او تمامی این امور را در خاطر خود نگاه می داشت. ۵۲ عیسی در حکمت و قامت و رضامندی نزد خدا و مردم ترقی می کرد.

۳

یحیی تعمیددهنده راه را برای عیسی آماده می کند

(متی ۳: ۱-۱۲، مرقس ۱: ۸-۱)

۱ و در سال پانزدهم از سلطنت طیباریوس قیصر، در وقتی که پنطیوس پپلاطس، والی یهودیه بود و هیرودیس، تیتراک جلیل و برادرش فیلیپس تیتراک ایطوریه تراخونیتس و لیسانیوس تیتراک آبلیه ۲ و حنا و قیافا روسای کهنه بودند، کلام خدا به یحیی ابن زکریا در بیابان نازل شده، ۳ به تمامی حوالی اردن آمده، به تعمیدتوبه بجهت آمرزش گاهان موعظه می کرد. ۴ چنانچه مکتوب است در صحیفه کلمات اشعیای نبی که می گوید: «صدای ندا کننده ای در بیابان که راه خداوند را مهیا سازید و طرق او راراست نمایید. ۵ هر وادی انباشته و هر کوه و تلی پست و هر

کجی راست و هر راه ناهموار صاف خواهد شد^۶ و تمامی بشر نجات خدا را خواهند دید»

^۷ آنگاه به آن جماعتی که برای تعمید وی بیرون می آمدند، گفت: «ای افعی زادگان، که شمارا نشان داد که از غضب آینده بگریزید؟^۸ پس ثمرات مناسب توبه بیاورید و در خاطر خود این سخن را راه مدهید که ابراهیم پدر ماست، زیرا به شما می گویم خدا قادر است که از این سنگها، فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند.^۹ و الان نیز تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است، پس هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده می شود.»

^{۱۰} پس مردم از وی سوال نموده گفتند: «چه کنیم؟»^{۱۱} او در جواب ایشان گفت: «هر که دوجامه دارد، به آنکه ندارد بدهد. و هر که خوراک دارد نیز چنین کند.»^{۱۲} و باجگیران نیز برای تعمید آمده، بدو گفتند: «ای استاد چه کنیم؟»^{۱۳} بدیشان گفت: «زیادتر از آنچه مقرر است، مگیرید.»^{۱۴} سپاهیان نیز از او پرسیده، گفتند: «ماچه کنیم؟» به ایشان گفت: «بر کسی ظلم نکنید و بر هیچ کس اقترا مز نید و به مواجب خود اکتفا کنید.»

^{۱۵} و هنگامی که قوم مترصد می بودند و همه در خاطر خود درباره یحیی تفکر می نمودند که این مسیح است یا نه،^{۱۶} یحیی به همه متوجه شده گفت: «من شما را به آب تعمید می دهم، لیکن شخصی توانا تر از من می آید که لیاقت آن ندارم که بند نعلین او را باز کنم. او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد.^{۱۷} او غربال خود را به دست خود دارد و خرمن خویش را پاک کرده، گندم را در انبار خود ذخیره خواهد نمود و گاه را در آتشی که خاموشی نمی پذیرد خواهد سوزانید.»^{۱۸} و به نصایح بسیار دیگر، قوم را بشارت می داد.

هیرودیس یحیی را زندانی می کند

۱۹ اما هیروдіس تیتراک چون به سبب هیروдіا، زن برادر او فیلیس و سایر بدیهانی که هیروдіس کرده بود از وی توبیخ یافت،^{۲۰} این رانیز بر همه افزود که یحیی را در زندان حبس نمود.

یحیی عیسی را تعمید می دهد

(متی ۳: ۱۷-۱۳، مرقس ۱: ۱۱-۹)

۲۱ اما چون تمامی قوم تعمید یافته بودند و عیسی هم تعمید گرفته دعا می کرد، آسمان شکافته شد^{۲۲} و روح القدس به هیات جسمانی، مانند کبوتری بر او نازل شد. و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که به تو خوشنودم.

نسب نامه عیسی

(متی ۱: ۱۷-۱)

۲۳ و خود عیسی وقتی که شروع کرد، قریب به سی ساله بود. و حسب گان خلق، پسر یوسف ابن هالی^{۲۴} ابن متات، بن لاوی، بن ملکی، بن یثا، بن یوسف،^{۲۵} ابن متاتیا، بن آموس، بن ناحوم، بن حسلی، بن نجی،^{۲۶} ابن مات، بن متاتیا، بن شمعئ، بن یوسف، بن یهودا،^{۲۷} ابن یوحنا، بن ریساء، بن زروبابل، بن سالتیئیل، بن نیری،^{۲۸} ابن ملکی، بن ادی، بن قوسام، بن ایلمودام، بن عیر،^{۲۹} ابن یوسی، بن ایلعاذر، بن یوریم، بن متات، بن لاوی،^{۳۰} ابن شمعون، بن یهودا، بن یوسف، بن یونان، بن ایلیاقیم،^{۳۱} ابن ملیا، بن مینان، بن متاتا بن ناتان، بن داود،^{۳۲} ابن یسی، بن عوبید، بن بوعز، بن شلمون، بن نحشون،^{۳۳} ابن عمیناداب، بن ارام، بن حصرون، بن فارص، بن یهودا،^{۳۴} ابن یعقوب، بن اسحق، بن ابراهیم، بن تارح، بن ناحور،^{۳۵} ابن سروج، بن رعور، بن فالج، بن عابر، بن صالح،^{۳۶} ابن قینان، بن ارفکشاد، بن سام، بن نوح، بن لامک،^{۳۷} ابن متوشالح، بن خنوخ، بن یارد، بن مهلائیل، بن قینان،^{۳۸} ابن انوش، بن شیث، بن آدم، بن الله.

تجربه عیسی

(متی ۴: ۱۱-۱، مرقس ۱: ۱۳-۱۲)

۱ اما عیسی پر از روح القدس بوده، از اردن مراجعت کرد و روح او را به بیابان برد. ۲ و مدت چهل روز ابلیس او را تجربه می نمود و در آن ایام چیزی نخورد. چون تمام شد، آخر گرسنه گردید.

۳ و ابلیس بدو گفت: «اگر پسر خدا هستی، این سنگ را بگو تا نان گردد.» ۴ عیسی در جواب وی گفت: «مکتوب است که انسان به نان فقط زیست نمی کند، بلکه به هر کلمه خدا.» ۵ پس ابلیس او را به کوهی بلند برده، تمامی ممالک جهان را در لحظه ای بدو نشان داد. ۶ و ابلیس بدو گفت: «جمع این قدرت و حشمت آنها را به تو می دهم، زیرا که به من سپرده شده است و به هر که می خواهم می بخشم. ۷ پس اگر تو پیش من سجده کنی، همه از آن تو خواهد شد.» ۸ عیسی در جواب او گفت: «ای شیطان، مکتوب است، خداوند خدای خود را پرستش کن و غیر او را عبادت منما.» ۹ پس او را به اورشلیم برده، برکنگه هیکل قرار داد و بدو گفت: «اگر پسر خدا هستی، خود را از اینجا به زیر انداز.» ۱۰ زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را درباره تو حکم فرماید تا تو را محافظت کنند. ۱۱ و تو را به دستهای خود بردارند، مبادا پایت به سنگی خورد.» ۱۲ عیسی در جواب وی گفت که «گفته شده است، خداوند خدای خود را تجربه مکن.»

۱۳ و چون ابلیس جمیع تجربه را به اتمام رسانید، تا مدتی از او جدا شد.

موعظه عیسی در جلیل

(متی ۴: ۱۷-۱۲، مرقس ۱: ۱۵-۱۴، یوحنا ۴: ۴۵-۴۳)

۱۴ و عیسی به قوت روح، به جلیل برگشت و خبر او در تمامی آن نواحی شهرت یافت. ۱۵ و او در کاپس ایشان تعلیم می‌داد و همه او را تعظیم می‌کردند.

طرد عیسی از ناصره

۱۶ و به ناصره جایی که پرورش یافته بود، رسید و بحسب دستور خود در روز سبت به کنیسه درآمد، برای تلاوت برخاست. ۱۷ آنگاه صحیفه اشعیا نبی را بدو دادند و چون کتاب را گشود، موضعی را یافت که مکتوب است ۱۸ «روح خداوند بر من است، زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد، تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینایی، موعظه کنم و تا کوییدگان را، آزاد سازم، ۱۹ و از سال پسندیده خداوند موعظه کنم.»

۲۰ پس کتاب را به هم پیچیده، به خادم سپرد و بنشست و چشمان همه اهل کنیسه بر وی دوخته می‌بود. ۲۱ آنگاه بدیشان شروع به گفتن کرد که «امروز این نوشته در گوشهای شما تمام شد.» ۲۲ و همه بر وی شهادت دادند و از سخنان فیض آمیزی که از دهانش صادر می‌شد، تعجب نموده، گفتند: «مگر این پسر یوسف نیست؟»

۲۳ بدیشان گفت: «هرآینه این مثل را به من خواهید گفت، ای طیب خود را شفا بده. آنچه شنیده‌ایم که در کفرناحوم از تو صادر شد، اینجا نیز در وطن خویش بنما.» ۲۴ و گفت: «هرآینه به شما می‌گویم که هیچ نبی در وطن خویش مقبول نباشد. ۲۵ و به تحقیق شما را می‌گویم که بسا بیوه‌زنان در اسرائیل بودند، در ایام الیاس، وقتی که آسمان مدت سه سال و شش ماه بسته ماند، چنانکه قحطی عظیم در تمامی زمین پدید آمد، ۲۶ و الیاس نزد هیچ کدام از ایشان فرستاده نشد، مگر نزد بیوه‌زنی در صرفه صیدون.

۲۷ و بسا برصان در اسرائیل بودند، در ایام الیشع نبی واحدی از ایشان طاهر نگشت، جز نعمان سریانی.»

۲۸ پس تمام اهل کنیسه چون این سخنان را شنیدند، پر از خشم گشتند.

۲۹ و برخاسته او را از شهر بیرون کردند و بر قله کوهی که قریه ایشان بر آن بنا شده بود بردند، تا او را به زیر افکنند. ۳۰ ولی از میان ایشان گذشته، پرفت.

عیسی با اقتدار بسیار تعلیم می دهد

(مرقس ۱: ۲۸-۲۱)

۳۱ و به کفرناحوم شهری از جلیل فرود شده، در روزهای سبت، ایشان را تعلیم می داد. ۳۲ و از تعلیم او در حیرت افتادند، زیرا که کلام او با قدرت می بود. ۳۳ و در کنیسه مردی بود، که روح دیو خبیث داشت و به آواز بلند فریادگان می گفت: «آهای عیسی ناصری، ما را با تو چه کار است، آیا آمده ای تا ما را هلاک سازی؟ تو را می شناسم کیستی، ای قدوس خدا.» ۳۵ پس عیسی او را نهیب داده، فرمود: «خاموش باش و از وی بیرون آی.» در ساعت دیو او را در میان انداخته، از او بیرون شد و هیچ آسیبی بدو نرسانید. ۳۶ پس حیرت بر همه ایشان مستولی گشت و یکدیگر را مخاطب ساخته، گفتند: «این چه سخن است که این شخص با قدرت و قوت، ارواح پلید را امر می کند و بیرون می آید!» ۳۷ و شهرت او در هر موضعی از آن حوالی، پهن شد.

شفای مادرزن پطرس و بسیاری دیگر

(متی ۸: ۱۷-۱۴، مرقس ۱: ۳۴-۲۹)

۳۸ و از کنیسه برخاسته، به خانه شمعون درآمد. و مادرزن شمعون را تب شدیدی عارض شده بود، برای او از وی التماس کردند. ۳۹ پس بر سر وی آمده، تب را نهیب داده، تب از او زایل شد. در ساعت برخاسته، به خدمتگذاری ایشان مشغول شد.

۴۰ و چون آفتاب غروب می کرد، همه آنانی که اشخاص مبتلا به انواع مرضها داشتند، ایشان را نزد وی آوردند و به هر یکی از ایشان دست گذارده، شفا داد. ۴۱ و دیوها نیز از بسیاری بیرون می رفتند و صیحه زنان می گفتند که «تو مسیح پسر خدا هستی.» ولی ایشان را قدغن کرده، نگذاشت که حرف زنند، زیرا که دانستند او مسیح است.

موعظه عیسی در سراسر جلیل
(متی ۴: ۲۵-۲۳، مرقس ۱: ۳۹-۳۵)

۴۲ و چون روز شد، روانه شده به مکانی ویران رفت و گروهی کثیر در جستجوی او آمده، نزدش رسیدند و او را باز می داشتند که از نزد ایشان نرود. ۴۳ به ایشان گفت: «مرا لازم است که به شهرهای دیگر نیز به ملکوت خدا بشارت دهم، زیرا که برای همین کار فرستاده شده‌ام.» ۴۴ پس در کاپس جلیل موعظه می نمود.

۵

معجزه صید ماهی

۱ و هنگامی که گروهی بروی ازدحام می نمودند تا کلام خدا را بشنوند، او به کنار دریاچه جنیسارت ایستاده بود. ۲ و دو زورق را در کنار دریاچه ایستاده دید که صیادان از آنها بیرون آمده، دامهای خود را شست و شومی نمودند. ۳ پس به یکی از آن دو زورق که مال شمعون بود سوار شده، از او درخواست نمود که از خشکی اندکی دور ببرد. پس در زورق نشست، مردم را تعلیم می داد.

۴ و چون از سخن گفتن فارغ شد، به شمعون گفت: «به میانه دریاچه بران و دامهای خود را برای شکار ببندازید.» ۵ شمعون در جواب وی گفت: «ای استاد، تمام شب را رنج برده چیزی نگرفتیم، لیکن به حکم تو، دام را خواهیم انداخت.» ۶ و چون چنین کردند، مقداری کثیر از ماهی صید کردند، چنانکه نزدیک بود دام ایشان گسسته شود. ۷ و به رفقای خود

که در زورق دیگر بودند اشاره کردند که آمده ایشان را امداد کنند. پس آمده هر دو زورق را پر کردند بقسمی که نزدیک بود غرق شوند.
^۸ شمعون پطرس چون این را بدید، بر پایهای عیسی افتاده، گفت: «ای خداوند از من دور شو زیرا مردی نگاهکارم.»^۹ چونکه به سبب صید ماهی که کرده بودند، دهشت بر او و همه رفقای وی مستولی شده بود.^{۱۰} و هم چنین نیز بر یعقوب و یوحنا پسران زبدي که شریک شمعون بودند. عیسی به شمعون گفت: «مترس. پس از این مردم را صید خواهی کرد.»^{۱۱} پس چون زورقها را به کنار آوردند همه را ترک کرده، از عقب او روانه شدند.

شفای یک جذامی

(متی ۸: ۴-۱، مرقس ۱: ۴۵-۴۰)

^{۱۲} و چون او در شهری از شهرها بود ناگاه مردی پر از برص آمده، چون عیسی را بدید، به روی درافتاد و از او درخواست کرده، گفت: «خداوندا، اگر خواهی می توانی مرا طاهر سازی.»^{۱۳} پس او دست آورده، وی را لمس نمود و گفت: «می خواهم. طاهر شو.» که فور برص از او زایل شد.^{۱۴} و او را قدغن کرد که «هیچ کس را خبر مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنما و هدیه ای بجهت طهارت خود، بطوری که موسی فرموده است، بگذران تا بجهت ایشان شهادتی شود.»^{۱۵} لیکن خبر او بیشتر شهرت یافت و گروهی بسیار جمع شدند تا کلام او را بشنوند و از مرضهای خود شفا یابند،^{۱۶} و او به ویرانه ها عزت جسته، به عبادت مشغول شد.

شفای مرد افلیج

(متی ۹: ۸-۱، مرقس ۲: ۱۲-۱)

^{۱۷} روزی از روزها واقع شد که او تعلیم می داد و فریسیان و فقها که از همه بلدان جلیل و یهودیه و اورشلیم آمده، نشسته بودند و قوت خداوند برای شفای ایشان صادر می شد،^{۱۸} که ناگاه چند نفر شخصی مفلوج را بر بستری آوردند و می خواستند او را داخل کنند تا پیش روی وی بگذارند.^{۱۹} و

چون به سبب انبوهی مردم راهی نیافتند که او را به خانه درآوردند بر پشت بام رفته، او را با تختش از میان سفالها در وسط پیش عیسی گذاردند. ۲۰ چون او ایمان ایشان را دید، به وی گفت: «ای مرد، گاهان تو آمرزیده شد.»

۲۱ آنگاه کاتبان و فریسیان در خاطر خود تفکر نموده، گفتن گرفتند: «این کیست که کفر می گوید. جز خدا و بس کیست که بتواند گاهان را پیامرزد؟» ۲۲ عیسی افکار ایشان را درک نموده، در جواب ایشان گفت: «چرا در خاطر خود تفکر می کنید؟ ۲۳ کدام سهلتر است، گفتن اینکه گاهان تو آمرزیده شد، یا گفتن اینکه برخیز و بخرام؟ ۲۴ لیکن تا بدانید که پسر انسان را استطاعت آمرزیدن گاهان بر روی زمین هست، مفلوج را گفت، تو را می گویم برخیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود برو.» ۲۵ در ساعت برخاسته، پیش ایشان آنچه بر آن خوابیده بود برداشت و به خانه خود خدا را حمدگان روانه شد. ۲۶ و حیرت همه را فرو گرفت و خدا را تحمید می نمودند و خوف بر ایشان مستولی شده، گفتند: «امروز چیزهای عجیب دیدیم.»

ضیافت در خانه متی

(متی ۹: ۱۳-۹، مرقس ۲: ۱۷-۱۳)

۲۷ از آن پس بیرون رفته، باجگیری را که لاوی نام داشت، بر باجگاه نشسته دید. او را گفت: «از عقب من بیا.» ۲۸ در حال همه چیز را ترک کرده، برخاست و در عقب وی روانه شد. ۲۹ و لاوی ضیافتی بزرگ در خانه خود برای او کرد و جمعی بسیار از باجگیران و دیگران با ایشان نشستند. ۳۰ اما کاتبان ایشان و فریسیان همه نموده، به شاگردان او گفتند: «برای چه با باجگیران و نگاهکاران اکل و شرب می کنید؟» ۳۱ عیسی در جواب ایشان گفت: «تندرستان احتیاج به طیب ندارند بلکه مریضان. ۳۲ و نیامده ام تا عادلان بلکه تا عاصیان را به توبه بخوانم.»

سوال رهبران مذهبی درباره روزه
(متی ۹: ۱۷-۱۴، مرقس ۲: ۲۲-۱۸)

۳۳ پس به وی گفتند: «از چه سبب شاگردان یحیی روزه بسیار می‌دارند و نماز می‌خوانند و همچنین شاگردان فریسیان نیز، لیکن شاگردان تو اکل و شرب می‌کنند.» ۳۴ بدیشان گفت: «ایامی توانید پسران خانه عروسی را مادامی که داماد با ایشان است روزه‌دار سازید؟ ۳۵ بلکه ایامی می‌آید که داماد از ایشان گرفته شود، آنگاه در آن روزها روزه خواهند داشت.»

۳۶ و مثلی برای ایشان آورد که «هیچ کس پارچه‌ای از جامه نو را بر جامه کهنه وصله نمی‌کند والا آن نوراً پاره کند و وصله‌ای که از نو گرفته شد نیز در خور آن کهنه نبود. ۳۷ و هیچ کس شراب نو را در مشکهای کهنه نمی‌ریزد والا شراب نو، مشکها را پاره می‌کند و خودش ریخته و مشکها تباه می‌گردد. ۳۸ بلکه شراب نو را در مشکهای نو باید ریخت تا هر دو محفوظ بماند. ۳۹ و کسی نیست که چون شراب کهنه را نوشیده فی الفور نو را طلب کند، زیرا می‌گوید کهنه بهتر است.»

۶

شاگردان در روز سبت گندم می‌چینند
(متی ۱۲: ۱-۸، مرقس ۲: ۲۸-۲۳)

۱ و واقع شد در سبت دوم اولین که او از میان کشت زارها می‌گذشت و شاگردانش خوشه‌ها می‌چینند و به کف مالیده می‌خورند. ۲ و بعضی از فریسیان بدیشان گفتند: «چرا کاری می‌کنید که کردن آن در سبت جایز نیست.» ۳ عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا نخوانده اید آنچه داود و رفقایش کردند در وقتی که گرسنه بودند، ۴ که چگونه به خانه خدا درآمدند نان تقدمه را گرفته بخورد و به رفقای خود نیز داد که خوردن آن جز به کهنه روا نیست.» ۵ پس بدیشان گفت: «پسر انسان مالک روز سبت نیز هست.»

شفای دست بیمار

(متی ۱۲: ۱۴-۹، مرقس ۳: ۶-۱)

۶ و در سبت دیگر به کنیسه درآمدہ تعلیم می داد و در آنجا مردی بود که دست راستش خشک بود. ۷ و کاتبان و فریسیان چشم بر او می داشتند که شاید در سبت شفا دهد تا شکایتی بر او یابند. ۸ او خیالات ایشان را درک نموده، بدان مرد دست خشک گفت: «برخیز و در میان بایست.» در حال برخاسته بایستاد. ۹ عیسی بدیشان گفت: «از شما چیزی می پرسم که در روز سبت کدام رواست، نیکویی کردن یا بدی، رهانیدن جان یا هلاک کردن؟» ۱۰ پس چشم خود را بر جمیع ایشان گردانیده، بدو گفت: «دست خود را دراز کن.» او چنان کرد و فور دستش مثل دست دیگر صحیح گشت. ۱۱ اما ایشان از حماقت پر گشته به یکدیگر می گفتند که «باعیسی چه کنیم؟»

انتخاب دوازده حواری

(مرقس ۳: ۱۹-۱۳)

۱۲ و در آن روزها بر فراز کوه برآمد تا عبادت کند و آن شب را در عبادت خدا به صبح آورد. ۱۳ و چون روز شد، شاگردان خود را پیش طلبیده دوازده نفر از ایشان را انتخاب کرده، ایشان را نیز رسول خواند. ۱۴ یعنی شمعون که او را پطرس نیز نام نهاد و برادرش اندریاس، یعقوب و یوحنا، فیلیپس و برتولما، ۱۵ متی و توما، یعقوب ابن حلفی و شمعون معروف به غیور. ۱۶ یهوذا برادر یعقوب و یهوذا اسخریوطی که تسلیم کننده وی بود.

موعظه بالای کوه

(متی ۵: ۱۲-۱)

۱۷ و با ایشان به زیر آمده، بر جای هموار بایستاد. و جمعی از شاگردان وی و گروهی بسیار از قوم، از تمام یهودیه و اورشلیم و کنار دریای صور و صیدون آمدند تا کلام او را بشنوند و از امراض خود شفا یابند. ۱۸ و

کسانی که از ارواح پلید معذب بودند، شفا یافتند. ۱۹ و تمام آن گروه می‌خواستند او را لمس کنند. زیرا قوتی از وی صادر شده، همه را صحت می‌بخشید.

۲۰ پس نظر خود را به شاگردان خویش افکنده، گفت: «خوشابحال شما ای مساکین زیراملکوت خدا از آن شما است. ۲۱ خوشابحال شما که اکنون گرسنه‌اید، زیرا که سیر خواهید شد. خوشابحال شما که الحال گریانید، زیرا خواهید خندید. ۲۲ خوشابحال شما وقتی که مردم بخاطر پسر انسان از شما نفرت گیرند و شما را از خود جدا سازند و دشنام دهند و نام شما را مثل شریر بیرون کنند. ۲۳ در آن روز شاد باشید و وجد نمایید زیرا اینک اجر شما در آسمان عظیم می‌باشد، زیرا که به همینطور پدران ایشان با انبیا سلوک نمودند.

۲۴ «لیکن وای بر شما ای دولت‌مندان زیرا که تسلی خود را یافته‌اید. ۲۵ وای بر شما ای سیرشدگان، زیرا گرسنه خواهید شد. وای بر شما که الان خندانید زیرا که ماتم و گریه خواهید کرد. ۲۶ وای بر شما وقتی که جمیع مردم شما را تحسین کنند، زیرا همچنین پدران ایشان با انبیای کذبه کردند.

درباره دوست داشتن دشمنان

(متی ۵: ۴۸-۴۳)

۲۷ «لیکن ای شنوندگان شما را می‌گویم دشمنان خود را دوست دارید و با کسانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید. ۲۸ و هر که شما را لعن کند، برای او برکت بطلبید و برای هر که با شما کینه دارد، دعای خیر کنید. ۲۹ و هر که بر رخسارتو زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان و کسی که ردای تو را بگیرد، قبا را نیز از او مضایقه مکن.

۳۰ هر که از تو سوال کند بدو بده و هر که مال تو را گیرد از وی باز نخواه. ۳۱ و چنانکه می‌خواهید مردم با شما عمل کنند، شما نیز به همانطور با ایشان سلوک نمایید.

۳۲ «زیرا اگر محبان خود را محبت نمایید، شما را چه فضیلت است؟ زیرا گاهکاران هم محبان خود را محبت می‌نمایند. ۳۳ و اگر احسان کنید با هر که به شما احسان کند، چه فضیلت دارید؟ چونکه گاهکاران نیز چنین می‌کنند. ۳۴ و اگر قرض دهید به آنانی که امید بازگرفتن از ایشان دارید، شما را چه فضیلت است؟ زیرا گاهکاران نیز به گاهکاران قرض می‌دهند تا از ایشان عوض گیرند. ۳۵ بلکه دشمنان خود را محبت نمایید و احسان کنید و بدون امید عوض، قرض دهید زیرا که اجر شما عظیم خواهد بود و پسران حضرت اعلی خواهید بود چونکه او با ناسپاسان و بدکاران مهربان است. ۳۶ پس رحیم باشید چنانکه پدر شما نیز رحیم است.»

درباره انتقاد از دیگران

(متی ۷: ۶-۱)

۳۷ «داوری مکنید تا بر شما داوری نشود و حکم مکنید تا بر شما حکم نشود و عفو کنید تا آمرزیده شوید. ۳۸ بدهید تا به شما داده شود. زیرا پیمانۀ نیکوی افشردۀ و جنبانیدۀ و لبریز شدۀ را در دامن شما خواهند گذارد. زیرا که به همان پیمانۀ ای که می‌پیماید برای شما پیوده خواهد شد.»

۳۹ پس برای ایشان مثل زد که «آیا می‌تواند کور، کور را راهنمایی کند؟ آیا هر دو در حفره‌ای نمی‌افتند؟ ۴۰ شاگرد از معلم خویش بهتر نیست لیکن هر که کامل شده باشد، مثل استاد خود بود. ۴۱ و چرا خسی را که در چشم برادر تو است می‌بینی و چوبی را که در چشم خود داری نمی‌بینی؟ ۴۲ و چگونه بتوانی برادر خود را گویی‌ای برادر اجازت ده تا خس را از چشم تو برآورم و چوبی را که در چشم خود داری نمی‌بینی. ای ریاکار اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیکو خواهی دید تا خس را از چشم برادر خود برآوری.»

میوه های درخت زندگی انسان

(متی ۷: ۲۹-۲۱)

۴۳ «زیرا هیچ درخت نیکو میوه بد بار نمی آورد و نه درخت بد، میوه نیکو آورد. ۴۴ زیرا که هر درخت از میوه اش شناخته می شود از خار انجیر را نمی یابند و از بوته، انگور را نمی چینند. ۴۵ آدم نیکو از خزینه خوب دل خود چیز نیکو برمی آورد و شخص شریر از خزینه بد دل خویش چیز بد بیرون می آورد. زیرا که از زیادتی دل زبان سخن می گوید.»

عمارت روی صخره یا شن

(متی ۷: ۲۹-۲۱)

۴۶ «و چون است که مرا خداوندا خداوندای گویند و آنچه می گویم بعمل نمی آورید. ۴۷ هر که نزد من آید و سخنان مرا شنود و آنها را به جا آورد، شما را نشان می دهم که به چه کس مشابهت دارد. ۴۸ مثل شخصی است که خانه ای می ساخت و زمین را کنده گود نمود و بنیادش را بر سنگ نهاد. پس چون سیلاب آمده، سیل بر آن خانه زور آورد، نتوانست آن را جنبش دهد زیرا که بر سنگ بنا شده بود. ۴۹ لیکن هر که شنید و عمل نیاورد مانند شخصی است که خانه ای بر روی زمین بی بنیاد بنا کرد که چون سیل بر آن صدمه زد، فوراً افتاد و خرابی آن خانه عظیم بود.»

۷

ایمان سرباز رومی

(متی ۸: ۱۳-۵)

۱ و چون همه سخنان خود را به سمع خلق به اتمام رسانید، وارد کفرناحوم شد. ۲ و یوزباشی را غلامی که عزیز او بود مریض و مشرف بر موت بود. ۳ چون خبر عیسی را شنید، مشایخ یهود را نزد وی فرستاده از او خواهش کرد که آمده غلام او را شفا بخشد. ۴ ایشان نزد عیسی آمده به الحاح نزد او

التماس کرده گفتند: «مستحق است که این احسان را برایش به جا آوری. ۵ زیرا قوم ما را دوست می‌دارد و خود برای ما کنیسه را ساخت.»

۶ پس عیسی با ایشان روانه شد و چون نزدیک به خانه رسید، یوزباشی چند نفر از دوستان خود را نزد او فرستاده بدو گفت: «خداوندا زحمت مکش زیرا لایق آن نیستم که زیر سقف من درآیی. ۷ و از این سبب خود را لایق آن ندانستم که نزد تو آییم، بلکه سخنی بگو تا بنده من صحیح شود. ۸ زیرا که من نیز شخصی هستم زیر حکم و لشکریان زیر دست خود دارم. چون به یکی گویم برو، می‌رود و به دیگری بیا، می‌آید و به غلام خود این را بکن، می‌کند.» ۹ چون عیسی این را شنید، تعجب نموده به سوی آن جماعتی که از عقب او می‌آمدند روی گردانیده، گفت: «به شما می‌گویم چنین ایمانی، در اسرائیل هم نیافته‌ام.» ۱۰ پس فرستادگان به خانه برگشته، آن غلام بیمار را صحیح یافتند.

زنده کردن پسر یک بیوه زن

۱۱ و دو روز بعد به شهری مسمی به نائین می‌رفت و بسیاری از شاگردان او و گروهی عظیم، همراهش می‌رفتند. ۱۲ چون نزدیک به دروازه شهر رسید، ناگاه میتی را که پسر یگانه بیوه زنی بود می‌بردند و انبوهی کثیر از اهل شهر، با وی می‌آمدند. ۱۳ چون خداوند او را دید، دلش بر او بسوخت و به وی گفت: «گریان مباش.»

۱۴ و نزدیک آمده تابوت را لمس نمود و حاملان آن بایستادند. پس گفت: «ای جوان تو را می‌گویم برخیز.» ۱۵ در ساعت آن مرده راست بنشست و سخن گفتن آغاز کرد و او را به مادرش سپرد. ۱۶ پس خوف همه را فرا گرفت و خدا را تعجب‌انگیز می‌گفتند که «نبی‌ای بزرگ در میان ما مبعوث شده و خدا از قوم خود تفقد نموده است.» ۱۷ پس این خبر درباره او در تمام یهودیه و جمیع آن مرز و بوم منتشر شد.

برطرف کردن شک یحیی

(متی ۱۱: ۱۹-۱)

۱۸ و شاگردان یحیی او را از جمیع این وقایع مطلع ساختند. ۱۹ پس یحیی دو نفر از شاگردان خود را طلبیده، نزد عیسی فرستاده، عرض نمود که «آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم؟» ۲۰ آن دو نفر نزد وی آمده، گفتند: «یحیی تعمیددهنده ما را نزد تو فرستاده، می گوید آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم.» ۲۱ در همان ساعت، بسیاری را از مرضها و بلاها و ارواح پلید شفا داد و کوران بسیاری را بینایی بخشید. ۲۲ عیسی در جواب ایشان گفت: «بروید و یحیی را از آنچه دیده و شنیده اید خبر دهید که کوران، بینا و لنگان خرامان و ابرصان طاهر و کران، شنوا و مردگان، زنده می گردند و به فقرا بشارت داده می شود. ۲۳ و خوشبحال کسی که در من لغزش نخورد.»

۲۴ و چون فرستادگان یحیی رفته بودند، درباره یحیی بدان جماعت آغاز سخن نهاد که «برای دیدن چه چیز به صحرا بیرون رفته بودید، آیانی را که از باد در جنبش است؟ ۲۵ بلکه بجهت دیدن چه بیرون رفتید، آیا کسی را که به لباس نرم ملبس باشد؟ اینک آنانی که لباس فاخر می پوشند و عیاشی می کنند، در قصرهای سلاطین هستند. ۲۶ پس برای دیدن چه رفته بودید، آیانی ای را؟ بلی به شما می گویم کسی را که از نبی هم بزرگتر است. ۲۷ زیرا این است آنکه درباره وی مکتوب است، اینک من رسول خود را پیش روی تومی فرستم تا راه تو را پیش تو مهیا سازد. ۲۸ زیرا که شما را می گویم از اولاد زنان نبی ای بزرگتر از یحیی تعمیددهنده نیست، لیکن آنکه در ملکوت خدا کوچکتر است از وی بزرگتر است.» ۲۹ و تمام قوم و باجگیران چون شنیدند، خدا را تعجب کردند زیرا که تعمید از یحیی یافته بودند. ۳۰ لیکن فریسیان و فقها اراده خدا را از خود رد نمودند زیرا که از وی تعمید نیافته بودند.

۳۱ آنگاه خداوند گفت: «مردمان این طبقه را به چه تشبیه کنم و مانند چه می‌باشند؟» ۳۲ اطفالی را می‌مانند که در بازارها نشسته، یکدیگر را صدازده می‌گویند، برای شما نواختیم رقص نکردید و نوحه گری کردیم گریه نمودید. ۳۳ زیرا که یحیی تعمیددهنده آمد که نه نان می‌خورد و نه شراب می‌آشامید، می‌گویند دیو دارد. ۳۴ پسر انسان آمد که می‌خورد و می‌آشامد، می‌گویند اینک مردی است پرخور و باده پرست و دوست باجگیران و گاهکاران. ۳۵ اما حکمت از جمیع فرزندان خود مصدق می‌شود.

تدهین پایهای عیسی

۳۶ ویکی از فریسیان از او وعده خواست که با او غذا خورد پس به خانه فریسی درآمده بنشست. ۳۷ که ناگاه زنی که در آن شهر گاهکار بود، چون شنید که در خانه فریسی به غذا نشسته است شیشه‌ای از عطر آورده، ۳۸ در پشت سر او نزد پایهای گریان بایستاد و شروع کرد به شستن پایهای او به اشک خود و خشکانیدن آنها به موی سر خود و پایهای وی را بوسیده آنها را به عطر تدهین کرد.

۳۹ چون فریسی‌ای که از او وعده خواسته بود این را بدید، با خود می‌گفت که «این شخص اگر نبی بودی هرآینه دانستی که این کدام و چگونه زن است که او را لمس می‌کند، زیرا گاهکاری است.» ۴۰ عیسی جواب داده به وی گفت: «ای شمعون چیزی دارم که به تو گویم.» گفت: «ای استاد بگو.» ۴۱ گفت: «طلبکاری را دو بدھکار بود که از یکی پانصد و از دیگری پنجاه دینار طلب داشتی. ۴۲ چون چیزی نداشتند که ادا کنند، هر دو را بخشید. بگو کدام یک از آن دو او را زیادتر محبت خواهد نمود.» ۴۳ شمعون در جواب گفت: «گمان می‌کنم آنکه او را زیادتر بخشید.» به وی گفت: «نیکو گفتی.»

۴۴ پس به سوی آن زن اشاره نموده به شمعون گفت: «این زن را نمی‌بینی، به خانه تو آمدم آب بجهت پایهای من نیاوردی، ولی این زن پایهای مرا

به اشکها شست و به مویهای سر خود آنها را خشک کرد. ۴۵ مرا نبوسیدی، لیکن این زن از وقتی که داخل شدم از بوسیدن پایهای من باز نایستاد. ۴۶ سر مرا به روغن مسح نکردی، لیکن او پایهای مرا به عطر تدهین کرد. ۴۷ از این جهت به تو می گویم، گاهان او که بسیار است آمرزیده شد، زیرا که محبت بسیار نموده است. لیکن آنکه آمرزش کمتر یافت، محبت کمتر می نماید.» ۴۸ پس به آن زن گفت: «گناهان تو آمرزیده شد.» ۴۹ و اهل مجلس در خاطر خود تفکر آغاز کردند که این کیست که گاهان را هم می آمرزد. ۵۰ پس به آن زن گفت: «ایمانت تو را نجات داده است به سلامتی روانه شو.»

۸

زنانی که پیروی عیسی می کردند

۱ و بعد از آن واقع شد که او در هر شهری و دهی گشته، موعظه می نمود و به ملکوت خدا بشارت می داد و آن دوازده با وی می بودند. ۲ و زنان چند که از ارواح پلید و مرضها شفا یافته بودند، یعنی مریم معروف به مجدلیه که از اوهفت دیو بیرون رفته بودند، ۳ و یونا زوجه خوزا، ناظر هیروдіس و سوسن و بسیاری از زنان دیگر که از اموال خود او را خدمت می کردند.

مثل چهار نوع زمین

(متی ۱۳: ۹-۱، مرقس ۴: ۹-۱)

۴ و چون گروهی بسیار فراهم می شدند و از هر شهر نزد او می آمدند مثلی آورده، گفت ۵ که «بزرگری بجهت تخم کاشتن بیرون رفت. و وقتی که تخم می کاشت بعضی بر کتاره راه ریخته شد و پایمال شده، مرغان هوا آن را خوردند. ۶ و پاره ای بر سنگلاخ افتاده چون روید از آنجهت که رطوبتی نداشت خشک گردید. ۷ و قدری در میان خارها افکنده شد که خارها با آن نمو کرده آن را خفه نمود. ۸ و بعضی در زمین نیکو پاشیده شده روید

و صد چندان ثمر آورد.» چون این بگفت ندا درداد «هر که گوش شنوا دارد بشنود.»

تشریح حکایت چهار نوع زمین

(متی ۱۳: ۱۰-۲۳، مرقس ۴: ۲۵-۱۰)

۹ پس شاگردانش از او سوال نموده، گفتند که «معنی این مثل چیست؟»^{۱۰} گفت: «شما رادانستن اسرار ملکوت خدا عطا شده است و لیکن دیگران را به واسطه مثلها، تا نگریسته نبینند و شنیده درک نکنند. ۱۱ اما مثل این است که تخم کلام خداست. ۱۲ و آنانی که در کنار راه هستند کسانی می‌باشند که چون می‌شنوند، فوراً ابلیس آمده کلام را از دلهای ایشان می‌رباید، مبادا ایمان آورده نجات یابند. ۱۳ و آنانی که بر سنگلاخ هستند کسانی می‌باشند که چون کلام را می‌شنوند آن را به شادی می‌پذیرند و اینها ریشه ندارند پس تا مدتی ایمان می‌دارند و در وقت آزمایش، مرتد می‌شوند. ۱۴ اما آنچه در خارها افتاد اشخاصی می‌باشند که چون شنوند می‌روند و اندیشه‌های روزگار و دولت و لذات آن ایشان را خفه می‌کند و هیچ میوه به کمال نمی‌رسانند. ۱۵ اما آنچه در زمین نیکو واقع گشت کسانی می‌باشند که کلام را به دل راست و نیکو شنیده، آن را نگاه می‌دارند و با صبر، ثمر می‌آورند.

۱۶ «و هیچ کس چراغ را افروخته، آن را زیر ظرفی یا تختی پنهان نمی‌کند بلکه بر چراغدان می‌گذارد تا هر که داخل شود روشنی را ببیند. ۱۷ زیرا چیزی پنهان نیست که ظاهر نگردد و نه مستور که معلوم و هویدا نشود. ۱۸ پس احتیاط‌نمایید که به چه طور می‌شنوید، زیرا هر که دارد بدو داده خواهد شد و از آنکه ندارد آنچه گمان هم می‌برد که دارد، از او گرفته خواهد شد.»

عیسی خانواده حقیقی خود را معرفی می‌کند

(متی ۱۲: ۵۰-۴۶، مرقس ۳: ۳۵-۳۱)

۱۹ و مادر و برادران او نزد وی آمده به سبب ازدحام خلق نتوانستند او را ملاقات کنند. ۲۰ پس او را خبر داده گفتند: «مادر و برادرانت بیرون ایستاده می‌خواهند تو را ببینند.» ۲۱ در جواب ایشان گفت: «مادر و برادران من ایناند که کلام خدا را شنیده آن را به‌جا می‌آورند.»

آرام کردن طوفان دریا

(متی ۸: ۲۷-۲۳، مرقس ۴: ۴۱-۳۵)

۲۲ روزی از روزها او با شاگردان خود به کشتی سوار شده، به ایشان گفت: «به سوی آن کنار دریاچه عبور بکنیم.» پس کشتی را حرکت دادند. ۲۳ و چون می‌رفتند، خواب او را در ربود که ناگاه طوفان باد بر دریاچه فرود آمد، بحدی که کشتی از آب پر می‌شد و ایشان در خطر افتادند. ۲۴ پس نزد او آمده او را بیدار کرده، گفتند: «استادا، استادا، هلاک می‌شویم.» پس برخاسته باد و تلاطم آب را نهیب داد تا ساکن گشت و آرامی پدید آمد. ۲۵ پس به ایشان گفت: «ایمان شما کجاست؟» ایشان ترسان و متعجب شده بایکدیگر می‌گفتند که «این چطور آدمی است که بادها و آب را هم امر می‌فرماید و اطاعت او می‌کنند.»

اخراج ارواح ناپاک

(متی ۸: ۳۴-۲۸، مرقس ۵: ۲۰-۱)

۲۶ و به زمین جدریان که مقابل جلیل است، رسیدند. ۲۷ چون به خشکی فرود آمد، ناگاه شخصی از آن شهر که از مدت مدیدی دیوهاداشتی و رخت‌نپوشیدی و در خانه ثماندی بلکه در قبرها منزل داشتی دچار وی گردید. ۲۸ چون عیسی را دید، نعره زد و پیش او افتاده به آواز بلند گفت: «ای عیسی پسر خدای تعالی، مرا با تو چه کار است؟ از تو التماس دارم که مرا عذاب ندهی.» ۲۹ زیرا که روح خبیث را امر فرموده بود که از آن شخص بیرون آید. چونکه بارها او را گرفته بود، چنانکه هر چند او را به زنجیرها و کنده‌ها بسته نگاه می‌داشتند، بندها را می‌گسیخت و دیو او را به

صحرا می‌راند. ۳۰ عیسی از او پرسیده، گفت: «نام تو چیست؟» گفت: «لجئون.» زیرا که دیوهای بسیار داخل او شده بودند. ۳۱ واز او استدعا کردند که ایشان را نفرماید که به هاویه روند.

۳۲ و در آن نزدیکی گله گراز بسیاری بودند که در کوه می‌چریدند. پس از او خواهش نمودند که بدیشان اجازت دهد تا در آنها داخل شوند. پس ایشان را اجازت داد. ۳۳ ناگاه دیوها از آن آدم بیرون شده، داخل گرازان گشتند که آن گله از بلندی به دریاچه جسته، خفه شدند. ۳۴ چون گرازبانان ماجرا را دیدند فرار کردند و در شهر و راضی آن شهرت دادند.

۳۵ پس مردم بیرون آمده تا آن واقعه را ببینند نزد عیسی رسیدند و چون آدمی را که از او دیوها بیرون رفته بودند، دیدند که نزد پایهای عیسی رخت پوشیده و عاقل گشته نشسته است ترسیدند. ۳۶ و آتانی که این را دیده بودند ایشان را خبر دادند که آن دیوانه چطور شفا یافته بود. ۳۷ پس تمام خلق مرزوبوم جدریان از او خواهش نمودند که از نزد ایشان روانه شود، زیرا خوفی شدید بر ایشان مستولی شده بود. پس او به کشتی سوار شده مراجعت نمود. ۳۸ اما آن شخصی که دیوها از وی بیرون رفته بودند از او درخواست کرد که با وی باشد. لیکن عیسی او را روانه فرموده، گفت: ۳۹ «به خانه خود برگرد و آنچه خدا با تو کرده است حکایت کن.» پس رفته در تمام شهر از آنچه عیسی بدو نموده بود موعظه کرد.

زنده کردن دختر یلیرس

(متی ۹: ۲۶-۱۸، مرقس ۵: ۴۳-۲۱)

۴۰ و چون عیسی مراجعت کرد خلق او را پذیرفتند زیرا جمیع مردم چشم به راه او می‌داشتند. ۴۱ که ناگاه مردی، یلیرس نام که رئیس کنیسه بود به پایهای عیسی افتاده، به او التماس نمود که به خانه او بیاید. ۴۲ زیرا که او را دختر یگانه‌ای قریب به دوازده ساله بود که مشرف بر موت بود. و چون می‌رفت خلق بر او ازدحام می‌نمودند.

۴۳ ناگاه زنی که مدت دوازده سال به استحضاضه مبتلا بود و تمام مایملک خود را صرف اطبانموده و هیچ کس نمی توانست او را شفا دهد، ۴۴ از پشت سر وی آمده، دامن ردای او را لمس نمود که در ساعت جریان خویش ایستاد. ۴۵ پس عیسی گفت: «کیست که مرا لمس نمود.» چون همه انکار کردند، پطرس و رفقاییش گفتند: «ای استاد مردم هجوم آورده بر تو ازدحام می کنند و می گوئی کیست که مرا لمس نمود؟» ۴۶ عیسی گفت: «البته کسی مرا لمس نموده است، زیرا که من درک کردم که قوتی از من بیرون شد.» ۴۷ چون آن زن دید که نمی تواند پنهان ماند، لرزان شده، آمد و نزد وی افتاده پیش همه مردم گفت که به چه سبب او را لمس نمود و چگونه فور شفا یافت. ۴۸ وی را گفت: «ای دختر خاطر جمع دار، ایمانت تو را شفا داده است، به سلامتی برو.»

۴۹ و این سخن هنوز بر زبان او بود که یکی از خانه رئیس کنیسه آمده به وی گفت: «دخترت مرد. دیگر استاد را زحمت مده.» ۵۰ چون عیسی این را شنید توجه نموده به وی گفت: «ترسان مباش، ایمان آور و بس که شفا خواهد یافت.» ۵۱ و چون داخل خانه شد، جز پطرس و یوحنا و یعقوب و پدر و مادر دختر هیچ کس را نگذاشت که به اندرون آید. ۵۲ و چون همه برای او گریه وزاری می کردند او گفت: «گریان مباشید نمرده بلکه خفته است.» ۵۳ پس به او استهزا کردند چونکه می دانستند که مرده است. ۵۴ پس او همه را بیرون کرد و دست دختر را گرفته صدا زد و گفت: «ای دختر برخیز.» ۵۵ و روح او برگشت و فور برخاست. پس عیسی فرمود تا به وی خوراک دهند. ۵۶ و پدر و مادر او حیران شدند. پس ایشان را فرمود که هیچ کس را از این ماجرا خبر ندهند.

۹

اعزام دوازده شاگرد

(متی ۱۰: ۱-۱۵، مرقس ۶: ۷-۱۳)

۱ پس دوازده شاگرد خود را طلبیده، به ایشان قوت و قدرت بر جمیع دیوها و سفادادن امراض عطا فرمود. ۲ و ایشان را فرستاد تا به ملکوت خدا موعظه کنند و مریضان را صحت بخشند. ۳ و بدیشان گفت: «هیچ چیز بجهت راه برمدارید نه عصا و نه توشه‌دان و نه نان و نه پول و نه برای یک نفر دو جامه. ۴ و به هرخانه‌ای که داخل شوید همان جا بمانید تا از آن موضع روانه شوید. ۵ و هر که شما را نپذیرد، وقتی که از آن شهر بیرون شوید خاک پایهای خود را نیز بیفشانید تا بر ایشان شهادتی شود.» ۶ پس بیرون شده در دهات می‌گشتند و بشارت می‌دادند و در هر جا صحت می‌بخشیدند.

قتل یحیی تعمیددهنده

(متی ۱۴: ۱-۱۲، مرقس ۶: ۱۴-۲۹)

۷ اما هیروودیس تیتاراک، چون خبر تمام این وقایع را شنید مضطرب شد، زیرا بعضی می‌گفتند که یحیی از مردگان برخاسته است، ۸ و بعضی که الیاس ظاهر شده و دیگران، که یکی از انبیای پیشین برخاسته است. ۹ اما هیروودیس گفت «سریحیی را از تنش من جدا کردم ولی این کیست که درباره او چنین خبر می‌شنوم» و طالب ملاقات وی می‌بود.

خوراک به پنجهزار نفر

(متی ۱۴: ۱۳-۲۱، مرقس ۶: ۳۰-۴۴، یوحنا ۶: ۱-۱۵)

۱۰ و چون رسولان مراجعت کردند، آنچه کرده بودند بدو بازگفتند. پس ایشان را برداشته به ویرانه‌ای نزدیک شهری که بیت صیدا نام داشت به خلوت رفت. ۱۱ اما گروهی بسیار اطلاع یافته در عقب وی شتافتند. پس ایشان را پذیرفته، ایشان را از ملکوت خدا اعلام می‌نمود و هر که احتیاج به معالجه می‌داشت صحت می‌بخشید.

۱۲ و چون روز روبه زوال نهاد، آن دوازده نزد وی آمده، گفتند: «مردم را مرخص فرما تا به دهات و اراضی این حوالی رفته منزل و خوراک برای خویشان پیدا نمایند، زیرا که در اینجا در صحرا می‌باشیم.» ۱۳ او بدیشان گفت:

«شما ایشان را غذا دهید.» گفتند: «ما را جز پنج نان و دو ماهی نیست مگر برویم و بجهت جمیع این گروه غذا بخریم.»^{۱۴} زیرا قریب به پنجهزار مرد بودند. پس به شاگردان خود گفت که ایشان را پنجاه پنجاه، دسته دسته، بنشانند.»^{۱۵} ایشان همچین کرده همه را نشانیدند.^{۱۶} پس آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگرست و آنها را برکت داده، پاره نمود و به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند.^{۱۷} پس همه خورده سیر شدند و دوازده سبد پر از پاره های باقی مانده برداشتند.

اعتراف پطرس

(متی ۱۶: ۱۳-۲۰، مرقس ۸: ۲۷-۳۰)

^{۱۸} و هنگامی که او به تنهایی دعا می کرد و شاگردانش همراه او بودند، از ایشان پرسیده، گفت: «مردم مرا که می دانند؟»^{۱۹} در جواب گفتند: «یحیی تعمیددهنده و بعضی الیاس و دیگران می گویند که یکی از انبیای پیشین برخاسته است.»^{۲۰} بدیشان گفت: «شما مرا که می دانید؟» پطرس در جواب گفت: «مسیح خدا.»

نخستین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(متی ۱۶: ۲۱-۲۸، مرقس ۸: ۳۱)

^{۲۱} پس ایشان را قدغن بلیغ فرمود که هیچ کس را از این اطلاع مدهید.
^{۲۲} و گفت: «لازم است که پسر انسان زحمت بسیار بیند و از مشایخ و روسای کهنه و کاتبان رد شده کشته شود و روز سوم برخیزد.»
^{۲۳} پس به همه گفت: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند می باید نفس خود را انکار نموده، صلیب خود را هر روزه بردارد و مرا متابعت کند.
^{۲۴} زیرا هر که بخواهد جان خود را خلاصی دهد آن را هلاک سازد و هر کس جان خود را بجهت من تلف کرد، آن را نجات خواهد داد.
^{۲۵} زیرا انسان را چه فایده دارد که تمام جهان را ببرد و نفس خود را بر باد دهد یا آن را زیان رساند.
^{۲۶} زیرا هر که از من و کلام من عار دارد پسر

انسان نیز وقتی که در جلال خود و جلال پدر و ملائکه مقدسه آید از او عار خواهد داشت. ۲۷ لیکن هرآینه به شما می‌گویم که بعضی از حاضرین در اینجا هستند که تا ملکوت خدا را نبینند ذائقه موت را نخواهند چشید.»

تبدیل هیات عیسی

(متی ۱۷: ۱-۱۳، مرقس ۹: ۲-۱۳)

۲۸ و از این کلام قریب به هشت روز گذشته بود که پطرس و یوحنا و یعقوب را برداشته برفراز کوهی برآمد تا دعا کند. ۲۹ و چون دعای کرد هیات چهره او متبدل گشت و لباس اوسفید و درخشان شد. ۳۰ که ناگاه دو مرد یعنی موسی و الیاس با وی ملاقات کردند. ۳۱ و به هیات جلالی ظاهر شده درباره رحلت او که می‌بایست به زودی در اورشلیم واقع شود گفتگومی کردند.

۳۲ اما پطرس و رفقاییش را خواب در ربود. پس بیدار شده جلال او و آن دو مرد را که با وی بودند، دیدند. ۳۳ و چون آن دو نفر از او جدایی شدند، پطرس به عیسی گفت که «ای استاد، بودن ما در اینجا خوب است. پس سه سایبان بسازیم یکی برای تو و یکی برای موسی و دیگری برای الیاس.» زیرا که نمی‌دانست چه می‌گفت. ۳۴ و این سخن هنوز بر زبانش می‌بود که ناگاه ابری پدیدار شده بر ایشان سایه افکند و چون داخل ابر می‌شدند، ترسان گردیدند. ۳۵ آنگاه صدایی از ابر برآمد که «این است پسر حبیب من، او را بشنوید.» ۳۶ و چون این آواز رسید عیسی را تنها یافتند و ایشان ساکت ماندند و از آنچه دیده بودند هیچ‌کس را در آن ایام خبر ندادند.

شفای پسر دیورده

(متی ۱۷: ۱۴-۲۱، مرقس ۹: ۱۴-۲۹)

۳۷ و در روز بعد چون ایشان از کوه به زیرآمدند، گروهی بسیار او را استقبال نمودند. ۳۸ که ناگاه مردی از آن میان فریادگان گفت: «ای استاد به تو التماس می‌کنم که بر پسر من لطف فرمایی زیرا یگانه من است.»

۳۹ که ناگاه روحی او را می گیرد و دفعه صیحه می زند و کف کرده مصروع می شود و او را فشرده به دشواری رها می کند. ۴۰ و از شاگردان درخواست کردم که او را بیرون کنند نتوانستند.»

۴۱ عیسی در جواب گفت: «ای فرقه بی ایمان کج روش، تا کی با شما باشم و متحمل شما گردم. پسر خود را اینجا بیاور.» ۴۲ و چون او می آمد دیو او را دریده مصروع نمود. اما عیسی آن روح خبیث را نهیب داده طفل را شفا بخشید و به پدرش سپرد. ۴۳ و همه از بزرگی خدمات تحیر شدند و وقتی که همه از تمام اعمال عیسی متعجب شدند به شاگردان خود گفت:

دومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(متی ۱۷: ۲۲-۲۳، مرقس ۹: ۳۰-۳۲)

۴۴ «این سخنان را در گوشهای خود فراگیرید زیرا که پسر انسان به دستهای مردم تسلیم خواهد شد.» ۴۵ ولی این سخن را درک نکردند و از ایشان مخفی داشته شد که آن را نفهمند و ترسیدند که آن را از وی پپرسند.

بحث درباره بزرگی

(متی ۱۸: ۱-۶، مرقس ۹: ۳۳-۳۷)

۴۶ و در میان ایشان مباحثه شد که کدام یک از ما بزرگتر است. ۴۷ عیسی خیال دل ایشان راملفت شده طفلی بگرفت و او را نزد خود برپاداشت. ۴۸ و به ایشان گفت: «هر که این طفل را به نام من قبول کند، مرا قبول کرده باشد و هر که مرا پذیرد، فرستنده مرا پذیرفته باشد. زیرا هر که از جمیع شما کوچکتر باشد، همان بزرگ خواهد بود.»

شاگردان مانع شخصی می شوند که نام عیسی را بکار می برد

(مرقس ۹: ۳۸-۴۲)

۴۹ یوحنا جواب داده گفت: «ای استاد شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها را اخراج می کند و او را منع نمودیم، از آن رو که پیروی ما نمی کند.»
 ۵۰ عیسی بدو گفت: «او را ممانعت نکنید. زیرا هر که ضد شما نیست با شماست.»

بهای پیروی از عیسی
 (متی ۸: ۱۸-۲۲)

۵۱ و چون روزهای صعود او نزدیک می شد روی خود را به عزم ثابت به سوی اورشلیم نهاد. ۵۲ پس رسولان پیش از خود فرستاده، ایشان رفته به بلدی از بلاد سامریان وارد گشتند تا برای اوتدارک بینند. ۵۳ اما او را جای ندادند از آن رو که عازم اورشلیم می بود. ۵۴ و چون شاگردان او، یعقوب و یوحنا این را دیدند گفتند: «ای خداوند آیا می خواهی بگویم که آتش از آسمان باریده اینها را فروگیرد چنانکه الیاس نیز کرد؟» ۵۵ آنگاه روی گردانیده بدیشان گفت: «نمی دانید که شما از کدام نوع روح هستید. ۵۶ زیرا که پسر انسان نیامده است تا جان مردم را هلاک سازد بلکه تانجات دهد.» پس به قریه ای دیگر رفتند.

۵۷ و هنگامی که ایشان می رفتند در اثنای راه شخصی بدو گفت: «خداوندا هر جا روی تو را متابعت کنم.» ۵۸ عیسی به وی گفت: «روباهان راسوراخها است و مرغان هوا را آشیانه ها، لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست.» ۵۹ و به دیگری گفت: «از عقب من بیا.» گفت: «خداوندا اول مرا رخصت ده تا بروم پدر خود را دفن کنم.» ۶۰ عیسی وی را گفت: «بگذار مردگان مردگان خود را دفن کنند. اما تو برو و به ملکوت خدا موعظه کن.» ۶۱ و کسی دیگر گفت: «خداوندا تورا پیروی می کنم لیکن اول رخصت ده تا اهل خانه خود را وداع نمایم.» ۶۲ عیسی وی را گفت: «کسی که دست را به شخم زدن دراز کرده از پشت سر نظر کند، شایسته ملکوت خدا نمی باشد.»

۱۰

اعزام هفتاد نفر از شاگردان

۱ و بعد از این امور، خداوند هفتاد نفر دیگر را نیز تعیین فرموده، ایشان را جفت جفت پیش روی خود به هر شهری و موضعی که خود عزیمت آن داشت، فرستاد. ۲ پس بدیشان گفت: «حصاد بسیار است و عمله کم. پس از صاحب حصاد درخواست کنید تا عمله ها برای حصاد خود بیرون نماید. ۳ بروید، اینک من شما را چون بره ها در میان گرگان می فرستم. ۴ و کیسه و توشه دان و کفشها با خود بردارید و هیچ کس را در راه سلام ننمایید، ۵ و در هر خانه ای که داخل شوید، اول گوید سلام بر این خانه باد. ۶ پس هرگاه ابن السلام در آن خانه باشد، سلام شما بر آن قرار گیرد والا به سوی شما راجع شود. ۷ و در آن خانه توقف ننمایید و از آنچه دارند بخورید و بیاشامید، زیرا که مزدور مستحق اجرت خود است و از خانه به خانه نقل مکنید. ۸ و در هر شهری که رفتید و شما را پذیرفتند، از آنچه پیش شما گذارند بخورید. ۹ و مریضان آنجا راشفا دهید و بدیشان گوید ملکوت خدا به شما نزدیک شده است. ۱۰ لیکن در هر شهری که رفتید و شما را قبول نکردند، به کوچه های آن شهر بیرون شده بگوئید، ۱۱ حتی خاکی که از شهر شما بر ما نشسته است، بر شما می افشانیم. لیکن این را بدانید که ملکوت خدا به شما نزدیک شده است. ۱۲ و به شما می گوئیم که حالت سدوم در آن روز، از حالت آن شهر سهل تر خواهد بود.

۱۳ وای بر توای خورزین؛ وای بر توای بیت صیدا، زیرا اگر معجزاتی که در شما ظاهر شد در صور و صیدون ظاهر می شد، هرآینه مدتی در پلاس و خاکستر نشسته، توبه می کردند. ۱۴ لیکن حالت صور و صیدون در روز جزا، از حال شما آسانتر خواهد بود. ۱۵ و توای کفرناحوم که سر به آسمان افراشته ای، تا به جهنم سرنگون خواهی شد.

۱۶ آنکه شما را شنود، مرا شنیده و کسی که شما را حقیر شمارد مرا حقیر شمرده و هر که مرا حقیر شمارد فرستنده مرا حقیر شمرده باشد.»

بازگشت هفتاد نفر

۱۷ پس آن هفتاد نفر با خرمی برگشته گفتند: «ای خداوند، دیوها هم به اسم تو اطاعت ما می کنند.» ۱۸ بدیشان گفت: «من شیطان را دیدم که چون برق از آسمان می افتد. ۱۹ اینک شما راقوت می بخشم که ماران و عقربها و تمامی قوت دشمن را پایمال کنید و چیزی به شما ضرر هرگز نخواهد رسانید. ۲۰ ولی از این شادی مکنید که ارواح اطاعت شما می کنند بلکه بیشتر شاد باشید که نامهای شما در آسمان مرقوم است.»

۲۱ در همان ساعت، عیسی در روح وجد نموده گفت: «ای پدر مالک آسمان و زمین، تو را سپاس می کنم که این امور را از دانایان و خردمندان مخفی داشتی و بر کودکان مکشوف ساختی. بلی ای پدر، چونکه همچنین منظور نظرتو افتاد.» ۲۲ و به سوی شاگردان خود توجه نموده گفت: «همه چیز را پدر به من سپرده است. و هیچ کس نمی شناسد که پسر کیست، جز پدر و نه که پدر کیست، غیر از پسر و هر که پسر بخواد برای او مکشوف سازد.» ۲۳ و در خلوت به شاگردان خود التفات فرموده گفت: «خوشابحال چشمانی که آنچه شما می بینید، می بینند. ۲۴ زیرا به شما می گویم بسا انبیا و پادشاهان می خواستند آنچه شما می بینید، بنگرند و ندیدند و آنچه شما می شنوید، بشنوند و نشنیدند.»

حکایت سامری نیکو

۲۵ ناگاه یکی از فقها برخاسته از روی امتحان به وی گفت: «ای استاد چه کنم تا وارث حیات جاودانی گردم؟» ۲۶ به وی گفت: «در تورات چه نوشته شده است و چگونه می خوانی؟» ۲۷ جواب داد، گفت: «اینکه خداوند خدای خود را به تمام دل و تمام نفس و تمام توانایی و تمام فکر

خود محبت نما و همسایه خود را مثل نفس خود.» ۲۸ گفت: «نیکو جواب گفתי. چنین بکن که خواهی زیست.» ۲۹ لیکن او چون خواست خود را عادل نماید، به عیسی گفت: «و همسایه من کیست؟»

۳۰ عیسی در جواب وی گفت: «مردی که از اورشلیم به سوی اریحا می‌رفت، به دست‌های دزدان افتاد و او را برهنه کرده مجروح ساختند و او را نیم مرده واگذارده بردند. ۳۱ اتفاق کاهنی از آن راه می‌آمد، چون او را بدید از کتاره دیگر گرفت. ۳۲ همچنین شخصی لایوی نیز از آنجا عبور کرده نزدیک آمد و بر او نگرسته از کتاره دیگر گرفت.

۳۳ «لیکن شخصی سامری که مسافر بود نزدی آمده چون او را بدید، دلش بر وی بسوخت. ۳۴ پس پیش آمده بر زخم‌های او روغن و شراب ریخته آنها را بست و او را بر مرکب خود سوار کرده به کاروانسرای رسانید و خدمت او کرد. ۳۵ بامدادان چون روانه می‌شد، دو دینار درآورده به سرایدار داد و بدو گفت این شخص را متوجه باش و آنچه بیش از این خرج کنی، در حین مراجعت به تو دهم.

۳۶ «پس به نظر تو کدام یک از این سه نفر همسایه بود با آن شخص که به دست دزدان افتاد؟» ۳۷ گفت: «آنکه بر او رحمت کرد.» عیسی وی را گفت: «برو و تو نیز همچنان کن.»

دیدار مریم و مرتا

۳۸ و هنگامی که می‌رفتند او وارد بلدی شد و زنی که مرتاه نام داشت، او را به خانه خود پذیرفت. ۳۹ و او را خواهری مریم نام بود که نزد پایهای عیسی نشسته کلام او را می‌شنید. ۴۰ اما مرتاه بجهت زیادتی خدمت مضطرب می‌بود. پس نزدیک آمده، گفت: «ای خداوند آیا تو رباکی نیست که خواهرم مرا واگذارد که تنها خدمت کنم، او را بفرما تا مرا یاری کند.» ۴۱ عیسی در جواب وی گفت: «ای مرتاه، ای مرتاه تو در

چیزهای بسیار اندیشه و اضطراب داری. ۴۲ لیکن یک چیز لازم است و مریم آن نصیب خوب را اختیار کرده است که از او گرفته نخواهد شد.»

۱۱

تعلیم درباره دعا

۱ و هنگامی که او در موضعی دعا می‌کرد چون فارغ شد، یکی از شاگردانش به وی گفت: «خداوندا دعا کردن را به ما تعلیم نما، چنانکه یحیی شاگردان خود را پیاموخت.»

۲ بدیشان گفت: «هرگاه دعا کنید گویدای پدرما که در آسمانی، نام تو مقدس باد. ملکوت تو بیاید. اراده تو چنانکه در آسمان است در زمین نیز کرده شود. ۳ نان کفاف ما را روز به روز به ما بده. ۴ و گاهان ما را بخش زیرا که ما نیز هر قرضدار خود را می‌بخشیم. و ما را در آزمایش میاور، بلکه ما را از شریر رهایی ده.»

۵ و بدیشان گفت: «کیست از شما که دوستی داشته باشد و نصف شب نزد وی آمده بگویدای دوست سه قرص نان به من قرض ده، ۶ چونکه یکی از دوستان من از سفر بر من وارد شده و چیزی ندارم که پیش او گزارم. ۷ پس او از اندرون در جواب گوید مرا زحمت مده، زیرا که الان در بسته است و بچه‌های من در رختخواب با من خفته‌اند نمی‌توانم برخاست تا به تو دهم. ۸ به شمای گویم هر چند به علت دوستی برنخیزد تا بدو دهد، لیکن بجهت لجاجت خواهد برخاست و هرآنچه حاجت دارد، بدو خواهد داد.

۹ «و من به شما می‌گویم سوال کنید که به شما داده خواهد شد. بطلبید که خواهید یافت. بگوید که برای شما باز کرده خواهد شد. ۱۰ زیرا هر که سوال کند، یابد و هر که بطلبد، خواهد یافت و هر که کوید، برای او باز کرده خواهد شد. ۱۱ و کیست از شما که پدر باشد و پسرش از او نان

خواهد، سنگی بدو دهد یا اگر ماهی خواهد، به عوض ماهی ماری بدو بخشد،^{۱۲} یا اگر تخم مرغی بخواید، عقربی بدو عطا کند.^{۱۳} پس اگر شما با آنکه شریر هستید می دانید چیزهای نیکو را به اولاد خود باید داد، چند مرتبه زیاد تر پدر آسمانی شما روح القدس را خواهد داد به هر که از او سوال کند.»

پاسخ به اتهامات خصمانه

^{۱۴} و دیوی را که گنگ بود بیرون می کرد و چون دیو بیرون شد، گنگ گویا گردید و مردم تعجب نمودند.^{۱۵} لیکن بعضی از ایشان گفتند که «دیوها را به یاری بعزبول رئیس دیوها بیرون می کند.»^{۱۶} و دیگران از روی امتحان آیتی آسمانی از او طلب نمودند.^{۱۷} پس او خیالات ایشان را درک کرده بدیشان گفت: «هر مملکتی که برخلاف خود منقسم شود، تباه گردد و خانه ای که بر خانه منقسم شود، منهدم گردد.^{۱۸} پس شیطان نیز اگر به ضد خود منقسم شود سلطنت او چگونه پایدار بماند. زیرا می گویند که من به اعانت بعزبول دیوها را بیرون می کنم.^{۱۹} پس اگر من دیوها را به وساطت بعزبول بیرون می کنم، پسران شما به وساطت که آنها را بیرون می کنند؟ از اینجهت ایشان داوران بر شما خواهند بود.^{۲۰} لیکن هرگاه به انگشت خدا دیوها را بیرون می کنم، هرآینه ملکوت خدا ناگهان بر شما آمده است.»

^{۲۱} وقتی که مرد زورآور سلاح پوشیده خانه خود را نگاه دارد، اموال او محفوظ می باشد.^{۲۲} اما چون شخصی زورآور تر از او آید بر او غلبه یافته همه اسلحه او را که بدان اعتماد می داشت، از او می گیرد و اموال او را تقسیم می کند.^{۲۳} کسی که با من نیست، برخلاف من است و آنکه با من جمع نمی کند، پراکنده می سازد.

۲۴ چون روح پلید از انسان بیرون آید به مکانهای بی‌آب بطلب آرامی
گرددش می‌کند و چون نیافت می‌گوید به خانه خود که از آن بیرون آمدم
برمی‌گردم. ۲۵ پس چون آید، آن را جاروب کرده شده و آراسته می‌بیند.
۲۶ آنگاه می‌رود و هفت روح دیگر، شریتر از خود برداشته داخل شده در
انجا ساکن می‌گردد و اواخر آن شخص از او اٹلش بدتر می‌شود.»

۲۷ چون او این سخنان را می‌گفت، زنی از آن میان به آواز بلند وی را
گفت «خوشابحال آن رحمی که تو را حمل کرد و پستانهایی که مکیدی.»

۲۸ لیکن او گفت: «بلکه خوشابحال آنانی که کلام خدا را می‌شنوند و آن
را حفظ می‌کنند.»

هشدار درباره بی‌ایمانی

۲۹ و هنگامی که مردم بر او ازدحام می‌نمودند، سخن گفتن آغاز کرد که
«اینان فرقه‌ای شری‌رند که آیتی طلب می‌کنند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد،
جز آیت یونس نبی. ۳۰ زیرا چنانکه یونس برای اهل نینوا آیت شد، همچنین
پسر انسان نیز برای این فرقه خواهد بود. ۳۱ ملکه جنوب در روز داوری با
مردم این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین
آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و اینک در اینجا کسی بزرگتر از سلیمان
است. ۳۲ مردم نینوا در روز داوری با این طبقه برخاسته بر ایشان حکم
خواهند کرد زیرا که به موعظه یونس توبه کردند و اینک در اینجا کسی
بزرگتر از یونس است.»

تعلیم درباره نور باطنی

۳۳ و هیچ کس چراغی نمی‌افروزد تا آن را در پنهانی یا زیر پیمانه‌ای بگذارد،
بلکه بر چراغدان، تا هر که داخل شود روشنی را بیند. ۳۴ چراغ بدن چشم
است، پس مادامی که چشم تو بسیط است تمامی جسدت نیز روشن است
و لیکن اگر فاسد باشد، جسد تو نیز تاریک بود. ۳۵ پس باحذر باش مبدا

نوری که در تو است، ظلمت باشد. ۳۶ بنابراین هرگاه تمامی جسم تو روشن باشد و ذره‌ای ظلمت نداشته باشد همه‌اش روشن خواهد بود، مثل وقتی که چراغ به تابش خود، تورا روشنایی می‌دهد.»

نکوهش رهبران مذهبی

۳۷ و هنگامی که سخن می‌گفت یکی از فریسیان از او وعده خواست که در خانه او چاشت بخورد. پس داخل شده بنشست. ۳۸ اما فریسی چون دید که پیش از چاشت دست نشست، تعجب نمود. ۳۹ خداوند وی را گفت: «همانا شمای فریسیان بیرون پیاله و بشقاب راطاهر می‌سازید ولی درون شما پر از حرص و خباثت است. ۴۰ ای احمقان آیا او که بیرون را آفرید، اندرون را نیز نیافرید؟ ۴۱ بلکه از آنچه دارید، صدقه دهید که اینک همه چیز برای شما طاهر خواهد گشت. ۴۲ وای بر شمای فریسیان که دهیک از عناع و سداب و هر قسم سبزی را می‌دهید و از دادرسی و محبت خدا تجاومی نمایید، اینها را می‌باید به‌جا آورید و آنها را نیز ترک نکنید. ۴۳ وای بر شمای فریسیان که صدر کتیس و سلام در بازارها را دوست می‌دارید. ۴۴ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار زیرا که مانند قبرهای پنهان شده هستید که مردم بر آنها راه می‌روند و نمی‌دانند.»

۴۵ آنگاه یکی از فقها جواب داده گفت: «ای معلم، بدین سخنان ما را نیز سرزنش می‌کنی؟» ۴۶ گفت «وای بر شما نیزای فقها زیرا که بارهای گران را بر مردم می‌نهد و خود بر آن بارها، یک انگشت خود را نمی‌گذارید. ۴۷ وای بر شما زیرا که مقابر انبیا را بنا می‌کنید و پدران شما ایشان را کشتند. ۴۸ پس به کارهای پدران خود شهادت می‌دهید و از آنها راضی هستید، زیرا آنها ایشان را کشتند و شما قبرهای ایشان را می‌سازید. ۴۹ از این رو حکمت خدا نیز فرموده است که به سوی ایشان انبیا و رسولان می‌فرستم و بعضی از ایشان را خواهند کشت و بر بعضی جفا کرد، ۵۰ تا انتقام خون جمیع انبیا که از بنای عالم ریخته شد از این طبقه گرفته شود. ۵۱ از خون هابیل

تا خون زکریا که در میان مذبح و هیكل كشته شد. بلی به شما می گویم که از این فرقه بازخواست خواهد شد. ۵۲ وای بر شماى فقها، زیرا كلید معرفت را برداشته اید که خود داخل نمی شوید و داخل شوندگان را هم مانع می شوید.»

۵۳ و چون او این سخنان را بدیشان می گفت، کاتبان و فریسیان با او بشدت در او میختنند و در مطالب بسیار سواها از او می کردند. ۵۴ و در کمن او می بودند تا نکته ای از زبان او گرفته مدعی او بشوند.

۱۲

هشدار علیه ریاکاری

۱ و در آن میان، وقتی که هزاران از خلق جمع شدند، به نوعی که یکدیگر را پایمال می کردند، به شاگردان خود به سخن گفتن شروع کرد. «اول آنکه از خمیرمایه فریسیان که ریاکاری است احتیاط کنید. ۲ زیرا چیزی نهفته نیست که آشکار نشود و نه مستوری که معلوم نگردد. ۳ بنابراین آنچه در تاریکی گفته اید، بر پشت بامها ندا شود. ۴ لیکن ای دوستان من، به شما می گویم از قاتلان جسم که قدرت ندارند بیشتر از این بکنند، ترسان مباشید. ۵ بلکه به شما نشان می دهم که از که باید ترسید، از او ترسید که بعد از کشتن، قدرت دارد که به جهنم بیفکند. بلی به شما می گویم از او ترسید. ۶ آیا پنج گنجشک به دو فلس فروخته نمی شود و حال آنکه یکی از آنها نزد خدا فراموش نمی شود؟ ۷ بلکه مویهای سر شما همه شمرده شده است. پس بیم مکنید، زیرا که از چندان گنجشک بهتر هستید.

۸ «لیکن به شما می گویم هر که نزد مردم به من اقرار کند، پسر انسان نیز پیش فرشتگان خدا او را اقرار خواهد کرد. ۹ اما هر که مرا پیش مردم انکار کند، نزد فرشتگان خدا انکار کرده خواهد شد. ۱۰ و هر که

سخنی برخلاف پسر انسان گوید، آمرزیده شود. اما هر که به روح القدس کفر گوید آمرزیده نخواهد شد. ۱۱ و چون شما را درکلیس و به نزد حکام و دیوانیان برند، اندیشه مکنید که چگونه و به چه نوع حجت آورید یا چه بگویید. ۱۲ زیرا که در همان ساعت روح القدس شما را خواهد آموخت که چه باید گفت.»

حکایت ثروتمند نادان

۱۳ و شخصی از آن جماعت به وی گفت: «ای استاد، برادر مرا بفرما تا ارث پدر را با من تقسیم کند.» ۱۴ به وی گفت: «ای مرد که مرا بر شما داوریا مقسم قرار داده است؟» ۱۵ پس بدیشان گفت: «زنهار از طمع پرهیزید زیرا اگرچه اموال کسی زیاد شود، حیات او از اموالش نیست.» ۱۶ و مثلی برای ایشان آورده، گفت: «شخصی دولتمند را از املاکش محصول وافر پیدا شد. ۱۷ پس با خود اندیشیده، گفت چه کنم؟ زیرا جایی که محصول خود را انبار کنم، ندارم. ۱۸ پس گفت چنین می کنم انبارهای خود را خراب کرده، بزرگتر بنا می کنم و در آن تمامی حاصل و اموال خود را جمع خواهم کرد. ۱۹ و نفس خود را خواهم گفت که ای جان اموال فراوان اندوخته شده بجهت چندین سال داری. الحال پیارم و به اکل و شرب و شادی پردازم. ۲۰ خدا وی را گفت ای احمق در همین شب جان تو را از تو خواهند گرفت، آنگاه آنچه اندوخته ای، از آن که خواهد بود؟ ۲۱ همچنین است هر کسی که برای خود ذخیره کند و برای خدا دولتمند نباشد.»

۲۲ پس به شاگردان خود گفت: «از این جهت به شما می گویم که اندیشه مکنید بجهت جان خود که چه بخورید و نه برای بدن که چه بپوشید. ۲۳ جان از خوراک و بدن از پوشاک بهتر است. ۲۴ کلاغان را ملاحظه کنید که نه زراعت می کنند و نه حصاد و نه گنجی و نه انباری دارند و خدا آنها را می پروراند. آیا شما به چند مرتبه از مرغان بهتر نیستید؟ ۲۵ و کیست

از شما که به فکر بتواند زراعی بر قامت خود افزایش دهد. ۲۶ پس هرگاه توانایی کوچکترین کاری را ندارید چرا برای مابقی می اندیشید. ۲۷ سوسنهای چمن را بنگرید چگونه غومی کنند و حال آنکه نه زحمت می کشند و نه می ریسند، اما به شما می گویم که سلیمان با همه جلالش مثل یکی از اینها پوشیده نبود. ۲۸ پس هرگاه خدا علفی را که امروز در صحرا است و فردا در تنور افکنده می شود چنین می پوشاند، چقدر بیشتر شما را ای سست ایمانان. ۲۹ پس شما طالب مباشید که چه بخورید یا چه بپاشامید و مضطرب مشوید. ۳۰ زیرا که امت های جهان، همه این چیزها را می طلبند، لیکن پدر شما می داند که به این چیزها احتیاج دارید. ۳۱ بلکه ملکوت خدا را طلب کنید که جمیع این چیزها برای شما افزوده خواهد شد.

۳۲ ترسان مباشید ای گله کوچک، زیرا که مرضی پدر شما است که ملکوت را به شما عطا فرماید. ۳۳ آنچه دارید بفروشید و صدقه دهید و کیسه ها بسازید که کهنه نشود و گنجی را که تلف نشود، در آسمان جایی که دزد نزدیک نیاید و پیدتباہ نسازد. ۳۴ زیرا جایی که خزانہ شما است، دل شما نیز در آنجا می باشد.

آمادگی برای بازگشت مسیح

۳۵ کمرهای خود را بسته چراغهای خود را فروخته بدارید. ۳۶ و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می کشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند تا هروقت آید و در را بکوبد، بی درنگ برای او باز کنند. ۳۷ خوشبحال آن غلامان که آقای ایشان چون آید ایشان را بیدار یابد. هر آینه به شما می گویم که کمر خود را بسته ایشان را خواهد نشانید و پیش آمده، ایشان را خدمت خواهد کرد. ۳۸ و اگر در پاس دوم یا سوم از شب بپاید و ایشان را چنین یابد، خوشبحال آن غلامان. ۳۹ اما این را بدانید که اگر صاحب خانه می دانست که دزد در چه ساعت می آید، بیدار می ماند و نمی گذاشت که به خانه اش نقب زنند. ۴۰ پس شما نیز مستعد باشید، زیرا در ساعتی که گمان نمی برید پسر انسان می آید.»

۴۱ پطرس به وی گفت: «ای خداوند، آیا این مثل را برای ما زدی یا بجهت همه.» ۴۲ خداوند گفت: «پس کیست آن ناظر امین و دانا که مولای اووی را بر سایر خدام خود گماشته باشد تا آذوقه را در وقتش به ایشان تقسیم کند. ۴۳ خوشبحال آن غلام که آقايش چون آید، او را در چنین کار مشغول یابد. ۴۴ هرآینه به شما می گویم که او را بر همه مایملک خود خواهد گماشت. ۴۵ لیکن اگر آن غلام در خاطر خود گوید، آمدن آقايم به طول می انجامد و به زدن غلامان و کنیزان و به خوردن و نوشیدن و میگساریدن شروع کند، ۴۶ هرآینه مولای آن غلام آید، در روزی که منتظر او نباشد و در ساعتی که او نداند و او را دوباره کرده نصیبش را با خیانتکاران قرار دهد.

۴۷ «اما آن غلامی که اراده مولای خویش را دانست و خود را مهیا ساخت تا به اراده او عمل نماید، تازیانۀ بسیار خواهد خورد. ۴۸ اما آنکه نادانسته کارهای شایسته ضرب کند، تازیانۀ کم خواهد خورد. و به هر کسی که عطا زیاده شود ازوی مطالبه زیادتیر گردد و نزد هر که امانت بیشتر نهند از او بازخواست زیادتیر خواهند کرد.

هشدار درباره اختلافات و جداییها

۴۹ من آمدم تا آتشی در زمین افروزم، پس چه می خواهم اگر الان در گرفته است. ۵۰ اما مرا تعمیدی است که پیام و چه بسیار در تنگی هستم، تا وقتی که آن بسراید. ۵۱ آیا گمان می برید که من آمده ام تا سلامتی بر زمین بچشم؟ نی بلکه به شما می گویم تفریق را. ۵۲ زیرا بعد از این پنج نفر که در یک خانه باشند دو از سه و سه از دو جدا خواهند شد، ۵۳ پدر از پسر و پسر از پدر و مادر از دختر و دختر از مادر و خارسو از عروس و عروس از خارسو مفارقت خواهند نمود.»

هشدار درباره بخرانهای آینده

۵۴ آنگاه باز به آن جماعت گفت: «هنگامی که ابری ببینید که از مغرب پدید آید، بی‌تامل می‌گویید باران می‌آید و چنین می‌شود. ۵۵ و چون دیدید که باد جنوبی می‌وزد، می‌گویید گرما خواهد شد و می‌شود. ۵۶ ای ریاکاران، می‌توانید صورت زمین و آسمان را تمیز دهید، پس چگونه این زمان را نمی‌شناسید؟ ۵۷ و چرا از خود به انصاف حکم نمی‌کنید؟

۵۸ و هنگامی که با مدعی خود نزد حاکم می‌روی، در راه سعی کن که از او برهی، مبادا تو را نزد قاضی بکشد و قاضی تو را به سرهنگ سپارد و سرهنگ تو را به زندان افکند. ۵۹ تو را می‌گویم تا فلس آخر را ادا نکنی، از آنجا هرگز بیرون نخواهی آمد.»

۱۳

دعوت به توبه

۱ در آن وقت بعضی آمده او را از جلیلانی خبر دادند که پیلاتس خون ایشان را با قربانی‌های ایشان آمیخته بود. ۲ عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا گمان می‌برید که این جلیلان گناهکارتر بودند از سلیر سکنه جلیل از این‌رو که چنین زحمات دیدند؟ ۳ نی، بلکه به شما می‌گویم اگر توبه نکنید، همگی شما همچنین هلاک خواهید شد. ۴ یا آن هجده نفری که برج در سلوام بر ایشان افتاده ایشان را هلاک کرد، گمان می‌برید که از جمیع مردمان ساکن اورشلیم، خطاکارتر بودند؟ ۵ حاشا، بلکه شما را می‌گویم که اگر توبه نکنید همگی شما همچنین هلاک خواهید شد.»

۶ پس این مثل را آورد که «شخصی درخت انجیری در تاجکستان خود غرس نمود و چون آمدتا میوه از آن بجوید، چیزی نیافت. ۷ پس به باغبان گفت اینک سه سال است می‌آیم که از این درخت انجیر میوه بطلبم و نمی‌یابم، آن را ببر چرا زمین را نیز باطل سازد. ۸ در جواب وی گفت، ای

آقامسال هم آن را مهلت ده تا گردش را کنده کودبریزم،^۹ پس اگر ثمر آورد والا بعد از آن، آن را ببر.»

شفای زن بیمار

^{۱۰} و روز سبت در یکی از کنایس تعلیم می داد. ^{۱۱} و اینک زنی که مدت هجده سال روح ضعف می داشت و منحنی شده ابد نمی توانست راست بایستد، در آنجا بود. ^{۱۲} چون عیسی او را دید وی را خوانده گفت: «ای زن از ضعف خود خلاص شو.» ^{۱۳} و دست های خود را بروی گذارد که در ساعت راست شده، خدا را تحمید نمود. ^{۱۴} آنگاه رئیس کنیسه غضب نمود، از آنروکه عیسی او را در سبت شفا داد. پس به مردم توجه نمود، گفت: «شش روز است که باید کاربکنید در آنها آمده شفا یابید، نه در روز سبت.»

^{۱۵} خداوند در جواب او گفت: «ای ریاکار، آیا هر یکی از شما در روز سبت گاو یا الاغ خود را از آخور باز کرده بیرون نمی برد تا سیرایش کند؟ ^{۱۶} و این زنی که دختر ابراهیم است و شیطان او را مدت هجده سال تا به حال بسته بود، نمی بایست او را در روز سبت از این بند رها نمود؟» ^{۱۷} و چون این را بگفت همه مخالفان او نجمل گردیدند و جمیع آن گروه شاد شدند، بسبب همه کارهای بزرگ که از وی صادر می گشت.

تعلیم درباره ملکوت خدا

^{۱۸} پس گفت: «ملکوت خدا چه چیز را می ماند و آن را به کدام شی تشبیه نمایم. ^{۱۹} دانه خردلی را مانند که شخصی گرفته در باغ خود کاشت، پس روید و درخت بزرگ گردید، بجدی که مرغان هوا آمده در شاخه هایش آشیانه گرفتند.»

^{۲۰} باز گفت: «برای ملکوت خدا چه مثل آورم؟ ^{۲۱} خمیرمایه ای را می ماند که زنی گرفته در سه پیمانه آرد پنهان ساخت تا همه خمیر شد.»

تعلیم درباره ورود به ملکوت خدا

۲۲ و در شهرها و دهات گشته، تعلیم می‌داد و به سوی اورشلیم سفر می‌کرد، ۲۳ که شخصی به وی گفت: «ای خداوند آیا کم هستند که نجات یابند؟» او به ایشان گفت: ۲۴ «جد و جهد کنید تا از در تنگ داخل شوید. زیرا که به شما می‌گویم بسیاری طلب دخول خواهند کرد و نخواهند توانست. ۲۵ بعد از آنکه صاحب خانه برخیزد و در را ببندد و شما بیرون ایستاده در را کوبیدن آغاز کنید و گوید خداوندا خداوندا برای ما باز کن. آنگاه وی در جواب خواهد گفت شما را نمی‌شناسم که از جگجا هستید. ۲۶ در آن وقت خواهید گفت که در حضور تو خوردیم و آشامیدیم و در کوچه‌های ما تعلیم دادی. ۲۷ باز خواهد گفت، به شما می‌گویم که شما را نمی‌شناسم از جگجا هستید؟ ای همه بدکاران از من دور شوید. ۲۸ در آنجا گریه و فشار دندان خواهد بود، چون ابراهیم و اسحق و یعقوب و جمیع انبیارا در ملکوت خدا بینید و خود را بیرون افکنده یابید ۲۹ و از مشرق و مغرب و شمال و جنوب آمده در ملکوت خدا خواهند نشست. ۳۰ و اینک آخرین هستند که اولین خواهند بود و اولین که آخرین خواهند بود.»

اندوه عیسی برای اورشلیم

۳۱ در همان روز چند نفر از فریسیان آمده به وی گفتند: «دور شو و از اینجا برو زیرا که هیروдіس می‌خواهد تو را به قتل رساند.»
 ۳۲ ایشان را گفت: «بروید و به آن روباه گوید اینک امروز و فردا دیوها را بیرون می‌کنم و مریضان را صحت می‌بخشم و در روز سوم کامل خواهم شد. ۳۳ لیکن می‌باید امروز و فردا و پس فردا راه روم، زیرا که محال است نبی بیرون از اورشلیم کشته شود. ۳۴ ای اورشلیم، ای اورشلیم که قاتل انبیا و سنگسار کننده مرسلین خود هستی، چند کرت خواستم اطفال تو را جمع کنم، چنانکه مرغ جوجه‌های خویش را زیر بالهای خود می‌گیرد و نخواستید. ۳۵ اینک خانه شما برای شما خراب گذاشته می‌شود و

به شمامی گویم که مرا دیگر نخواهید دید تا وقتی آید که گوید مبارک است او که به نام خداوندی آید.»

۱۴

شفای مرد بیمار

۱ و واقع شد که در روز سبت، به خانه یکی از روسای فریسیان برای غذا خوردن درآمد و ایشان مراقب او می‌بودند،^۲ و اینک شخصی مستسقی پیش او بود،^۳ آنگاه عیسی ملتفت شده فقها و فریسیان را خطاب کرده، گفت: «آیا در روز سبت شفا دادن جایز است؟»^۴ ایشان ساکت ماندند. پس آن مرد را گرفته، شفا داد و رها کرد.^۵ و به ایشان روی آورده، گفت: «کیست از شما که الاغ یا گاو ش روز سبت در چاهی افتد و فور آن را بیرون نیاورد؟»^۶ پس در این امور از جواب وی عاجز ماندند.

تعلیم درباره جاه‌طلبی

۷ و برای مهمانان مثلی زد، چون ملاحظه فرمود که چگونه صدر مجلس را اختیاری کردند. پس به ایشان گفت: ^۸ «چون کسی تو را به عروسی دعوت کند، در صدر مجلس ننشین، مبدا کسی بزرگتر از تو را هم وعده خواسته باشد. ^۹ پس آن کسی که تو و او را وعده خواسته بودی باید و تو را گوید این کس را جای بده و تو با نخالت روی به صف نعال خواهی نهاد. ^{۱۰} بلکه چون مهمان کسی باشی، رفته در پایین بنشین تا وقتی که میزبان آید به تو گوید، ای دوست برتر نشین آنگاه تو را در حضور مجلسیان عزت خواهد بود. ^{۱۱} زیرا هر که خود را بزرگ سازد ذلیل گردد و هر که خویش را فرود آرد، سرفراز گردد.» ^{۱۲} پس به آن کسی که از او وعده خواسته بود نیز گفت: «وقتی که چاشت یا شام دهی دوستان یا برادران یا خویشان یا همسایگان دولت مند خود را دعوت مکن مبدا ایشان نیز تو را بخوانند و تو را عوض داده شود. ^{۱۳} بلکه چون ضیافت کنی، فقیران و لنگان و شلان و

کوران را دعوت کن. ۱۴ که نجسته خواهی بود زیرا ندارند که تو را عوض دهند و در قیامت عادلان، به توجزا عطا خواهد شد.»

مثل ضیافت بزرگ

۱۵ آنگاه یکی از مجلسیان چون این سخن را شنید گفت: «خوشابحال کسی که در ملکوت خدا غذا خورد.» ۱۶ به وی گفت: «شخصی ضیافتی عظیم نمود و بسیاری را دعوت نمود. ۱۷ پس چون وقت شام رسید، غلام خود را فرستاد تا دعوت شدگان را گوید، بیایید زیرا که الحال همه چیز حاضر است. ۱۸ لیکن همه به یک رای عذرخواهی آغاز کردند. اولی گفت: مزرعه‌ای خریدم و ناچار باید بروم آن را ببینم، از تو خواهش دارم مرا معذور داری. ۱۹ و دیگری گفت: پنج جفت گاو خریده‌ام، می‌روم تا آنها را بیازمایم، به تو التماس دارم مرا عفو نمایی. ۲۰ سومی گفت: زنی گرفته‌ام و از این سبب نمی‌توانم پیامم. ۲۱ پس آن غلام آمده مولای خود را از این امور مطلع ساخت. آنگاه صاحب‌خانه غضب نموده به غلام خود فرمود: به بازارها و کوچه‌های شهر بشتاب و فقیران و لنگان و شلان و کوران را در اینجا بیاور. ۲۲ پس غلام گفت: ای آقا آنچه فرمودی شد و هنوز جای باقی است. ۲۳ پس آقا به غلام گفت: به راهها و مرزهای بیرون رفته، مردم را به الحاح بیاور تا خانه من پر شود. ۲۴ زیرا به شما می‌گویم هیچ‌یک از آنانی که دعوت شده بودند، شام مرا نخواهد چشید.»

بهای شاگردی

۲۵ و هنگامی که جمعی کثیر همراه او می‌رفتند، روی گردانیده بدیشان گفت: ۲۶ «اگر کسی نزد من آید و پدر، مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران، حتی جان خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی‌تواند بود. ۲۷ و هر که صلیب خود را بر ندارد و از عقب من نیاید، نمی‌تواند شاگرد من گردد.»

۲۸ «زیرا کیست از شما که قصد بنای برجی داشته باشد و اول ننشیند تا برآورد خرج آن را بکند که آیا قوت تمام کردن آن دارد یا نه؟^{۲۹} که مبدا چون بنیادش نهاد و قادر بر تمام کردنش نشد، هر که ببند تمسخرگان گوید،^{۳۰} این شخص عمارتی شروع کرده نتوانست به انجامش رساند. ^{۳۱} یا کدام پادشاه است که برای مقاتله با پادشاه دیگر برود، جز اینکه اول نشسته تامل نماید که آیا با ده هزار سپاه، قدرت مقاومت کسی را دارد که با بیست هزار لشکر بروی می‌آید؟^{۳۲} والا چون او هنوز دور است ایلیچی‌ای فرستاده شروط صلح را از او درخواست کند.

۳۳ «پس همچنین هر یکی از شما که تمام مایملک خود را ترک نکند، نمی‌تواند شاگرد من شود. ^{۳۴} «نمک نیکو است ولی هرگاه نمک فاسد شد به چه چیز اصلاح پذیرد؟^{۳۵} نه برای زمین مصرفی دارد و نه برای مزبله، بلکه بیرونش می‌ریزند. آنکه گوش شنوا دارد بشنود.»

۱۵

حکایت گوسفند گمشده

۱ و چون همه باجگیران و گناهکاران به نزدش می‌آمدند تا کلام او را بشنوند،^۲ فریسیان و کاتبان، همه‌گان می‌گفتند: «این شخص، گناهکاران را می‌پذیرد و با ایشان می‌خورد.»^۳ پس برای ایشان این مثل را زده، گفت:
 ۴ «کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود که آن نود و نه را در صحرا نگذارد و از عقب آن گمشده نرود تا آن را بیابد؟^۵ پس چون آن را یافت به شادی بر دوش خود می‌گذارد،^۶ و به خانه آمده، دوستان و همسایگان را می‌طلبد و بدیشان می‌گوید با من شادی کنید زیرا گوسفند گمشده خود را یافته‌ام. ^۷ به شما می‌گویم که بر این منوال خوشی در آسمان رخ می‌نماید به سبب توبه یک گناهکار بیشتر از برای نود و نه عادل که احتیاج به توبه ندارند.

حکایت سکه گمشده

۸ یا کدام زن است که ده درهم داشته باشد هرگاه یک درهم گم شود، چراغی افروخته، خانه را جاروب نکند و به دقت تفحص ننماید تا آن را بیابد؟
 ۹ و چون یافت دوستان و همسایگان خود را جمع کرده می گوید با من شادی کنید زیرا درهم گمشده را پیدا کرده ام. ۱۰ همچنین به شمامی گویم شادی برای فرشتگان خدا روی می دهد به سبب یک خطا کار که توبه کند.»

حکایت پسر گمشده

۱۱ باز گفت: «شخصی را دو پسر بود. ۱۲ روزی پسر کوچک به پدر خود گفت: ای پدر، رصدا مالی که باید به من رسد، به من بده. پس او مایلک خود را بر این دو تقسیم کرد. ۱۳ و چندی نگذشت که آن پسر کهنتر، آنچه داشت جمع کرده، به ملکی بعید کوچ کرد و به عیاشی ناهنجار، سرمایه خود را تلف نمود. ۱۴ و چون تمام راصرف نموده بود، قطعی سخت در آن دیار حادث گشت و او به محتاج شدن شروع کرد. ۱۵ پس رفته خود را به یکی از اهل آن ملک پیوست. وی او را به املاک خود فرستاد تا گرازبانی کند. ۱۶ و آرزوی داشت که شکم خود را از خرنوبی که خوکان می خوردند سیر کند و هیچ کس او را چیزی نمی داد.

۱۷ «آخر به خود آمده، گفت چقدر از مزدوران پدرم نان فراوان دارند و من از گرسنگی هلاک می شوم، ۱۸ برخاسته نزد پدر خود می روم و بدو خواهم گفت ای پدر به آسمان و به حضور تو نگاه کرده ام، ۱۹ و دیگر شایسته آن نیستم که پسر تو خوانده شوم، مرا چون یکی از مزدوران خود بگیر. ۲۰ در ساعت برخاسته به سوی پدر خود متوجه شد. اما هنوز دور بود که پدرش او را دیده، ترحم نمود و دوان دوان آمده او را در آغوش خود کشیده، بوسید. ۲۱ پسر وی را گفت، ای پدر به آسمان و به حضور تو نگاه کرده ام و بعد از این لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم. ۲۲ لیکن پدر به

غلامان خود گفت، جامه بهترین را از خانه آورده بدو بپوشانید و انگشتی بردستش کنید و نعلین برپایه‌ایش،^{۲۳} و گوساله پرواری را آورده ذبح کنید تا بخوریم و شادی نمائیم.^{۲۴} زیرا که این پسر من مرده بود، زنده گردید و گم شده بود، یافت شد. پس به شادی کردن شروع نمودند.

^{۲۵} اما پسر بزرگ او در مزرعه بود. چون آمده نزدیک به خانه رسید، صدای ساز و رقص را شنید.^{۲۶} پس یکی از نوکران خود را طلبیده پرسید این چیست؟^{۲۷} به وی عرض کرد برادرت آمده و پدرت گوساله پرواری را ذبح کرده است زیرا که او را صحیح باز یافت.^{۲۸} ولی او خشم نموده نخواست به خانه درآید تا پدرش بیرون آمده به او التماس نمود.^{۲۹} اما او در جواب پدر خود گفت، اینک سالها است که من خدمت تو کرده‌ام و هرگز از حکم تو تجاوز نورزیده و هرگز بزه‌ای به من ندادی تا با دوستان خود شادی کنم.^{۳۰} لیکن چون این پسر آمد که دولت تو را با فاحشه‌ها تلف کرده است، برای او گوساله پرواری را ذبح کردی.^{۳۱} او وی را گفت، ای فرزند تو همیشه با من هستی و آنچه از آن من است، مال تو است.^{۳۲} ولی می‌بایست شادمانی کرد و مسرور شد زیرا که این برادر تو مرده بود، زنده گشت و گم شده بود، یافت گردید.»

۱۶

حکایت مباشر زیرک

^۱ او به شاگردان خود نیز گفت: «شخصی دولت‌مند را ناظری بود که از او نزد وی شکایت بردند که اموال او را تلف می‌کرد.^۲ پس او را طلب نموده، وی را گفت، این چیست که درباره تو شنیده‌ام؟ حساب نظارت خود را باز بده زیرا ممکن نیست که بعد از این نظارت کنی.^۳ ناظر با خود گفت چکنم؟ زیرا مولا می‌نظارت را از من می‌گیرد. طاقت زمین‌کنند ندارم و از گدایی نیز عار دارم.^۴ دانستم چکنم تا وقتی که از نظارت

معزول شوم، مرا به خانه خود بپذیرند. ^۵ پس هریکی از بدهکاران آقای خود را طلبیده، به یکی گفت آقا، از تو چند طلب دارد؟ ^۶ گفت صدرطل روغن. بدو گفت سیاهه خود را بگیر و نشسته پنجاه رطل بزودی بنویس. ^۷ باز دیگری را گفت از تو چقدر طلب دارد؟ گفت صد کیل گندم. وی را گفت سیاهه خود را بگیر و هشتاد بنویس.

^۸ «پس آقا، ناظر خائن را آفرین گفت، زیرا عاقلانه کار کرد. زیرا انبای این جهان در طبقه خویش از انبای نور عاقل تر هستند. ^۹ و من شمارا می گویم دوستان از مال بی انصافی برای خود پیدا کنید تا چون فانی گردید شما را به خیمه های جاودانی بپذیرند. ^{۱۰} آنکه در اندک امین باشد در امر بزرگ نیز امین بود و آنکه در قلیل خائن بود در کثیر هم خائن باشد. ^{۱۱} و هرگاه در مال بی انصافی امین نبودید، کیست که مال حقیقی را به شما سپارد؟ ^{۱۲} و اگر در مال دیگری دیانت نکردید، کیست که مال خاص شما را به شما دهد؟

^{۱۳} هیچ خادم نمی تواند دو آقا را خدمت کند. زیرا یا از یکی نفرت می کند و با دیگری محبت، یا با یکی می پیوندد و دیگری را حقیر می شمارد. خدا و مامونا را نمی توانید خدمت نمایید.

^{۱۴} و فریسیانی که زر دوست بودند همه این سخنان را شنیده، او را استهزا نمودند. ^{۱۵} به ایشان گفت، شما هستید که خود را پیش مردم عادل می نمایید، لیکن خدا عارف دلهای شماست. زیرا که آنچه نزد انسان مرغوب است، نزد خدا مکروه است. ^{۱۶} تورات و انبیا تا به یحیی بود و از آن وقت بشارت به ملکوت خدا داده می شود و هر کس بجد و جهد داخل آن می گردد. ^{۱۷} لیکن آسانتر است که آسمان و زمین زایل شود، از آنکه یک نقطه از تورات ساقط گردد. ^{۱۸} هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بود و هر که زن مطلقه مردی را به نکاح خویش درآورد، زنا کرده باشد.

ماجرای ثروتمند و فقیر

۱۹ شخصی دولتمند بود که ارغوان و گنجان می‌پوشید و هر روزه در عیاشی با جلال بسر می‌برد. ۲۰ و فقیری مقروح بود ایلعازر نام که او را بر درگاه او می‌گذاشتند، ۲۱ و آرزو می‌داشت که از پاره‌هایی که از خون آن دولتمند می‌ریخت، خود را سیر کند. بلکه سگان نیز آمده زبان برزخهای او می‌مالیدند. ۲۲ باری آن فقیر بمرد و فرشتگان، او را به آغوش ابراهیم بردند و آن دولتمند نیز مرد و او را دفن کردند. ۲۳ پس چشمان خود را در عالم اموات گشوده، خود را در عذاب یافت. و ابراهیم را از دور و ایلعازر را در آغوشش دید. ۲۴ آنگاه به آواز بلند گفت، ای پدر من ابراهیم، بر من ترحم فرما و ایلعازر را بفرست تا سر انگشت خود را به آب تر ساخته زبان مرا خنک سازد، زیرا در این نار معذبم. ۲۵ ابراهیم گفت ای فرزند به خاطر آور که تو در ایام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلعازر چیزهای بد را، لیکن او الحال در تسلی است و تودر عذاب. ۲۶ و علاوه بر این در میان ما و شماورطه عظیمی است، چنانچه آنانی که می‌خواهند از اینجا به نزد شما عبور کنند، نمی‌توانند و نه نشینندگان آنجا نزد ما توانند گذشت. ۲۷ گفت ای پدر به تو التماس دارم که او را به خانه پدرم بفرستی. ۲۸ زیرا که مرا پنج برادر است تا ایشان را آگاه سازد، مباد ایشان نیز به این مکان عذاب بیایند. ۲۹ ابراهیم وی را گفت موسی و انبیا را دارند سخن ایشان را بشنوند. ۳۰ گفت نه ای پدر ما ابراهیم، لیکن اگر کسی از مردگان نزد ایشان رود، توبه خواهند کرد. ۳۱ وی را گفت هرگاه موسی و انبیا را نشنوند اگر کسی از مردگان نیز برخیزد، هدایت نخواهند پذیرفت.»

۱۷

بخشش و ایمان

۱ و شاگردان خود را گفت: «لابد است از وقوع لغزشها، لیکن وای بر آن کسی که باعث آنها شود. ۲ او را بهتر می‌بود که سنگ آسیایی بر

گردنش آویخته شود و در دریا افکنده شود از اینکه یکی از این کودکان را لغزش دهد. ۳ احترامز کنید و اگر برادرت به تو خطا ورزد او را تنبیه کن و اگر توبه کند او را ببخش. ۴ و هرگاه در روزی هفت کرت به تو نگاه کند و در روزی هفت مرتبه، برگشته به تو گوید توبه می کنم، او را ببخش.»

۵ آنگاه رسولان به خداوند گفتند: «ایمان ما راز یاد کن.» ۶ خداوند گفت: «اگر ایمان به قدر دانه خردلی می داشتید، به این درخت افراغ می گفتید که کنده شده در دریا نشانده شود اطاعت شمای کرد.»

۷ «اما کیست از شما که غلامش به شخم کردن یا شبانی مشغول شود و وقتی که از صحرا آید به وی گوید، بزودی بیا و بنشین. ۸ بلکه آیا بدو نمی گوید چیزی درست کن تا شام بخورم و کمر خود را بسته مرا خدمت کن تا بخورم و بنوشم و بعد از آن تو بخور و بیا شام؟ ۹ آیا از آن غلام منت می کشد از آنکه حکمهای او را به جا آورد؟ گمان ندارم. ۱۰ همچنین شما نیز چون به هر چیزی که مامور شده اید عمل کردید، گوید که غلامان بی منفعت هستیم زیرا که آنچه بر ما واجب بود به جا آوردیم.»

شفای ده جذامی

۱۱ و هنگامی که سفر به سوی اورشلیم می کرد از میانه سامره و جلیل می رفت. ۱۲ و چون به قریه ای داخل می شد ناگاه ده شخص ابرص به استقبال او آمدند و از دور ایستاده، ۱۳ به آواز بلند گفتند: «ای عیسی خداوند بر ما ترحم فرما.» ۱۴ او به ایشان نظر کرده گفت: «بروید و خود را به کاهن بنمایید.» ایشان چون می رفتند، طاهر گشتند. ۱۵ و یکی از ایشان چون دید که شفا یافته است، برگشته به صدای بلند خدا را تحمید می کرد. ۱۶ و پیش قدم او به روی در افتاده وی را شکر کرد. و آواز اهل سامره بود. ۱۷ عیسی ملتفت شده گفت «آیا ده نفر طاهر نشدند، پس آن نه کجا شدند؟» ۱۸ آیا هیچ کس یافت نمی شود که برگشته خدا را تحمید کند جز

این غریب؟» ۱۹ و بدو گفت: «برخاسته برو که ایمانت تو را نجات داده است.»

تعلیم درباره آمدن ملکوت خدا

۲۰ و چون فریسیان از او پرسیدند که ملکوت خدا کی می‌آید، او در جواب ایشان گفت: «ملکوت خدا با مراقبت نمی‌آید. ۲۱ و نخواهند گفت که در فلان یا فلان جاست. زیرا اینک ملکوت خدا در میان شما است.» ۲۲ و به شاگردان خود گفت: «ایامی می‌آید که آرزو خواهید داشت که روزی از روزهای پسر انسان را ببینید و نخواهید دید. ۲۳ و به شما خواهند گفت، اینک در فلان یا فلان جاست، مروید و تعاقب آن مکنید. ۲۴ زیرا چون برق که از یک جانب زیر آسمان لامع شده تا جانب دیگر زیر آسمان درخشان می‌شود، پسر انسان در یوم خود همچین خواهد بود. ۲۵ لیکن اول لازم است که اوزحمات بسیار ببندد و از این فرقه مطرود شود.

۲۶ و چنانکه در ایام نوح واقع شد، همانطور در زمان پسر انسان نیز خواهد بود، ۲۷ که می‌خوردند و می‌نوشیدند و زن و شوهر می‌گرفتند تا روزی که چون نوح داخل کشتی شد، طوفان آمده همه را هلاک ساخت. ۲۸ و همچنان که در ایام لوط شد که به خوردن و آشامیدن و خرید و فروش و زراعت و عمارت مشغول می‌بودند، ۲۹ تا روزی که چون لوط از سدوم بیرون آمد، آتش و گوگرد از آسمان بارید و همه را هلاک ساخت. ۳۰ بر همین منوال خواهد بود در روزی که پسر انسان ظاهر شود. ۳۱ در آن روز هر که بر پشت بام باشد و اسباب او در خانه نزول نکند تا آنها را بردارد و کسی که در صحرا باشد همچین برنگردد. ۳۲ زن لوط را بیاد آورید. ۳۳ هر که خواهد جان خود را برهاند آن را هلاک خواهد کرد و هر که آن را هلاک کند آن را زنده نگاه خواهد داشت. ۳۴ به شما می‌گویم در آن شب دو نفر بر یک تخت خواهند بود، یکی برداشته و دیگری وا گذارده خواهد شد. ۳۵ و دوزن که در یک جا دستاس کنند، یکی برداشته و دیگری وا گذارده خواهد شد.

۳۶ و دونفر که در مزرعه باشند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.»^{۳۷} در جواب وی گفتند: «کجاای خداوند.» گفت: «در هر جایی که لاش باشد در آنجا کرکسان جمع خواهند شد.»

۱۸

حکایت بیوه زن

۱ و برای ایشان نیز مثلی آورد در اینکه می باید همیشه دعا کرد و کاهلی نورزید. ۲ پس گفت که «در شهری داوری بود که نه ترس از خدا و نه باکی از انسان می داشت. ۳ و در همان شهر بیوه زنی بود که پیش وی آمده می گفت، داد مرا از دشمنم بگیر. ۴ و تا مدتی به وی اعتنائ نمود و لکن بعد از آن با خود گفت هر چند از خدا نمی ترسم و از مردم باکی ندارم، ۵ لیکن چون این بیوه زن مرا زحمت می دهد، به داد او می رسم، مبادا پیوسته آمده مرا به رنج آورد. ۶ خداوند گفت بشنوید که این داور بی انصاف چه می گوید؟ ۷ و آیا خدا برگزیدگان خود را که شبانه روز بدو استغاثه می کنند، دادرسی نخواهد کرد، اگر چه برای ایشان دیر غضب باشد؟^۸ به شما می گویم که به زودی دادرسی ایشان را خواهد کرد. لیکن چون پسرانسان آید، آیا ایمان را بر زمین خواهد یافت؟

حکایت دعای فریسی و باجگیر

۹ و این مثل را آورد برای بعضی که بر خود اعتماد می داشتند که عادل بودند و دیگران را حقیر می شمردند. ۱۰ که «دو نفر یکی فریسی و دیگری باجگیر به هیکل رفتند تا عبادت کنند. ۱۱ آن فریسی ایستاده بدینطور با خود دعا کرد که خدایا تو را شکر می کنم که مثل سایر مردم حریص و ظالم و زناکار نیستم و نه مثل این باجگیر، ۱۲ هر هفته دو مرتبه روزه می دارم و از آنچه پیدا می کنم ده یک می دهم. ۱۳ اما آن باجگیر دور ایستاده نخواست چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند بلکه به سینه خود زده

گفت، خدایا بر من نگاهکار ترحم فرما. ۱۴ به شمامی گویم که این شخص، عادل کرده شده به خانه خود رفت به خلاف آن دیگر، زیرا هر که خود را برافرازد، پست گردد و هر کس خویشتن را فروتن سازد، سرافرازی یابد.»

برکت دادن کودکان

(متی ۱۹: ۱۵-۱۳، مرقس ۱۰: ۱۶-۱۳)

۱۵ پس اطفال را نیز نزد وی آوردند تا دست برایشان گذارد. اما شاگردانش چون دیدند، ایشان را نهیب دادند. ۱۶ ولی عیسی ایشان را خوانده، گفت: «بچه‌ها را وا گذارید تا نزد من آیند و ایشان را ممانعت نکنید، زیرا ملکوت خدا برای مثل اینها است. ۱۷ هر آینه به شما می گویم هر که ملکوت خدا را مثل طفل نپذیرد داخل آن نگردد.»

جوان ثروتمند

(متی ۱۹: ۳۰-۱۶، مرقس ۱۰: ۳۱-۱۷)

۱۸ و یکی از روسا از وی سوال نموده، گفت: «ای استاد نیکو چه کنم تا حیات جاودانی را وارث گردم؟» ۱۹ عیسی وی را گفت: «از بهره مرا نیکومی گوئی و حال آنکه هیچ کس نیکو نیست جز یکی که خدا باشد. ۲۰ احکام رومی دانی زنا مکن، قتل مکن، دزدی منما، شهادت دروغ مده و پدر و مادر خود را محترم دار.» ۲۱ گفت: «جمع اینها را از طفولیت خود نگاه داشته‌ام.» ۲۲ عیسی چون این را شنید بدو گفت: «هنوز تو را یک چیز باقی است. آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت، پس آمده مرا متابعت کن.» ۲۳ چون این را شنید محزون گشت، زیرا که دولت فراوان داشت. ۲۴ اما عیسی چون او را محزون دید گفت: «چه دشوار است که دولتمندان داخل ملکوت خدا شوند. ۲۵ زیرا گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول دولتمندی در ملکوت خدا.» ۲۶ اما شنوندگان گفتند: «پس که می تواند نجات یابد؟» ۲۷ او گفت: «آنچه نزد مردم محال است، نزد خدا ممکن است.»

۲۸ پطرس گفت: «اینک ما همه چیز را ترک کرده پیروی تو می کنیم.»
 ۲۹ به ایشان گفت: «هرآینه به شما می گویم، کسی نیست که خانه یا والدین یا زن یا برادران یا اولاد را بجهت ملکوت خدا ترک کند، ۳۰ جز اینکه در این عالم چند برابر یابد و در عالم آینده حیات جاودانی را.»

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود
 (متی ۲۰: ۱۹-۱۷، مرقس ۱۰: ۳۴-۳۲)

۳۱ پس آن دوازده را برداشته، به ایشان گفت: «اینک به اورشلیم می رویم و آنچه به زبان انبیادرباره پسر انسان نوشته شده است، به انجام خواهد رسید. ۳۲ زیرا که او را به امت ها تسلیم می کنند و استهزا و بی حرمتی کرده آب دهان بروی انداخته ۳۳ و تازیانه زده او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست.» ۳۴ اما ایشان چیزی از این امور نفهمیدند و این سخن از ایشان مخفی داشته شد و آنچه می گفت، درک نکردند.

شفای فقیر کور

(متی ۲۰: ۲۹-۳۴، مرقس ۱۰: ۵۲-۴۶)

۳۵ و چون نزدیک اریحا رسید، کوری بجهت گدایی بر سر راه نشسته بود. ۳۶ و چون صدای گروهی را که می گذشتند شنید، پرسید چه چیز است؟ ۳۷ گفتندش عیسی ناصری در گذر است. ۳۸ در حال فریاد برآورده گفت: «ای عیسی، ای پسر داود، بر من رحم فرما.» ۳۹ و هر چند آنانی که پیش می رفتند او را نهیب می دادند تا خاموش شود، او بلندتر فریاد می زد که پسر داودا بر من رحم فرما. ۴۰ آنگاه عیسی ایستاده فرمود تا او رانزد وی بیاورند. و چون نزدیک شد از وی پرسیده، ۴۱ گفت: «چه می خواهی برای تو بکنم؟» عرض کرد: «ای خداوند، تا بینا شوم.» ۴۲ عیسی به وی گفت: «بینا شو که ایمانت تو راشفا داده است.» ۴۳ در ساعت بینایی یافته، خدا را تحمید کنان از عقب او افتاد و جمیع مردم چون این را دیدند، خدا را تسبیح خواندند.

زکای باجگیر

۱ پس وارد اریحا شده، از آنجا می گذشت. ۲ که ناگاه شخصی زکی نام که رئیس باجگیران و دولتمند بود، ۳ خواست عیسی را ببیند که کیست و از کثرت خلق نتوانست، زیرا کوتاه قد بود. ۴ پس پیش دویده بردرخت افراغی برآمد تا او را ببیند. چونکه او می خواست از آن راه عبور کند. ۵ و چون عیسی به آن مکان رسید، بالا نگریده او را دید و گفت: «ای زکی بشتاب و به زیر بیا زیرا که باید امروز درخانه تو بمانم.» ۶ پس به زودی پایین شده او را به خرمی پذیرفت.

۷ و همه چون این را دیدند، همه گمان می گفتند که در خانه شخصی نگاهکار به میهمانی رفته است. ۸ اما زکی برپا شده به خداوند گفت: «الحال ای خداوند نصف مایملک خود را به فقرا می دهم و اگر چیزی ناحق از کسی گرفته باشم، چهار برابر بدورد می کنم.» ۹ عیسی به وی گفت: «امروز نجات در این خانه پیدا شد. زیرا که این شخص هم پسر ابراهیم است. ۱۰ زیرا که پسرانسان آمده است تا گمشده را بجوید و نجات بخشد.»

حکایت پادشاه و ده غلام

۱۱ و چون ایشان این را شنیدند او مثلی زیاد کرده آورد چونکه نزدیک به اورشلیم بود و ایشان گمان می بردند که ملکوت خدا می باید در همان زمان ظهور کند. ۱۲ پس گفت: «شخصی شریف به دیار بعید سفر کرد تا ملکی برای خود گرفته مراجعت کند. ۱۳ پس ده نفر از غلامان خود را طلبیده ده قنطار به ایشان سپرده فرمود، تجارت کنید تا بیایم. ۱۴ اما اهل ولایت او، چونکه او را دشمن می داشتند ایلیچیان در عقب او فرستاده گفتند، نمی خواهیم این شخص بر ما سلطنت کند.

۱۵ و چون ملک را گرفته مراجعت کرده بود، فرمود تا آن غلامانی را که به ایشان نقد سپرده بود حاضر کنند تا بفهمد هر یک چه سود نموده است. ۱۶ پس اولی آمده گفت، ای آقا قنطار تو ده قنطار دیگر نفع آورده است. ۱۷ بدو گفت آفرین ای غلام نیکو. چونکه بر چیز کم امین بودی بر ده شهر حاکم شو. ۱۸ و دیگری آمده گفت، ای آقا قنطار تو پنج قنطار سود کرده است. ۱۹ او را نیز فرمود بر پنج شهر حکمرانی کن. ۲۰ و سومی آمده گفت، ای آقا اینک قنطار تو موجود است، آن را در پارچه‌ای نگاه داشته‌ام. ۲۱ زیرا که از تو ترسیدم چونکه مرد تندخویی هستی. آنچه نگذارده‌ای، برمی داری و از آنچه نکاشته‌ای درومی کنی. ۲۲ به وی گفت، از زبان خودت بر توفتوی می‌دهم، ای غلام شیر. دانسته‌ای که من مرد تندخویی هستم که بر میدارم آنچه را نگذاشته‌ام و درومی کنم آنچه را نپاشیده‌ام. ۲۳ پس برای چه نقد مرا نزد صرافان نگذاردی تا چون ایم آن را با سود دریافت کنم؟ ۲۴ پس به حاضرین فرمود قنطار را از این شخص بگیرید و به صاحب ده قنطار بدهید. ۲۵ به او گفتند ای خداوند، وی ده قنطار دارد. ۲۶ زیرا به شمامی گویم به هر که دارد داده شود و هر که ندارد آنچه دارد نیز از او گرفته خواهد شد. ۲۷ اما آن دشمنان من که نخواستند من بر ایشان حکمرانی نمایم، در اینجا حاضر ساخته پیش من به قتل رسانید.»

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

(متی ۲۱: ۱۱-۱، مرقس ۱۱: ۱۱-۱، یوحنا ۱۲: ۱۹-۱۲)

۲۸ و چون این را گفت، پیش رفته متوجه اورشلیم گردید. ۲۹ و چون نزدیک بیت فاجی و بیت عنیا بر کوه مسمی به زیتون رسید، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، ۳۰ گفت: «به آن قریه‌ای که پیش روی شماست بروید و چون داخل آن شدید، کره الاغی بسته خواهید یافت که هیچ کس بر آن هرگز سوار نشده. آن را باز کرده بیاورید. ۳۱ و اگر کسی به

شما گوید، چرا این راباز می کنید، به وی گوید خداوند او را لازم دارد.»
 ۳۲ پس فرستادگان رفته آن چنانکه بدیشان گفته بود یافتند. ۳۳ و چون
 کره را باز می کردند، مالکانش به ایشان گفتند چرا کره را باز می کنید؟
 ۳۴ گفتند خداوند او را لازم دارد. ۳۵ پس او را به نزد عیسی آوردند و
 رخت خود را بر کره افکنده، عیسی را سوار کردند. ۳۶ و هنگامی که او
 می رفت جامه های خود را در راه می گسترده.

۳۷ و چون نزدیک به سرازیری کوه زیتون رسید، تمامی شاگردانش
 شادی کرده، به آواز بلند خدا را حمد گفتن شروع کردند، به سبب همه قوای
 که از او دیده بودند. ۳۸ و می گفتند مبارک باد آن پادشاهی که می آید،
 به نام خداوند سلامتی در آسمان و جلال در اعلی علین باد. ۳۹ آنگاه بعضی
 از فریسیان از آن میان بدو گفتند: «ای استاد شاگردان خود را نهیب
 نما.» ۴۰ او در جواب ایشان گفت: «به شما می گویم اگر اینها ساکت شوند،
 هرآینه سنگها به صدا آیند.»

۴۱ و چون نزدیک شده، شهر را نظاره کرد بر آن گریان گشته، ۴۲ گفت:
 «اگر تو نیز می دانستی هم در این زمان خود آنچه باعث سلامتی تو میشد،
 لاکن الحال از چشمان تو پنهان گشته است. ۴۳ زیرا ایامی بر تو می آید
 که دشمنانت گرد تو سنگرها سازند و تو را احاطه کرده از هر جانب محاصره
 خواهند نمود. ۴۴ و تو را و فرزندانت را در اندرون تو بر خاک خواهند
 افکنند و تو سنگی بر سنگی نخواهند گذاشت زیرا که ایام تفقد خود را
 ندانستی.»

تطهیر هیکل

(متی ۲۱: ۱۷-۱۲، مرقس ۱۱: ۱۹-۱۲)

۴۵ و چون داخل هیکل شد، کسانی را که در آنجا خرید و فروش
 می کردند، به بیرون نمودن آغاز کرد. ۴۶ و به ایشان گفت: «مکتوب است
 که خانه من خانه عبادت است لیکن شما آن را مغاره دزدان ساخته اید.»
 ۴۷ و هر روز در هیکل تعلیم می داد، اما روسای کهنه و کاتبان و اکابر قوم

قصدهلاک نمودن او می کردند. ^{۴۸} و نیافتند چه کنند زیرا که تمامی مردم بر او آویخته بودند که از او بشنوند.

۲۰

سوال درباره اقتدار عیسی

(متی ۲۱: ۲۷-۲۳، مرقس ۱۱: ۳۳-۲۶)

۱ روزی از آن روزها واقع شد هنگامی که او قوم را در هیکل تعلیم و بشارت می داد که روسا کهنه و کاتبان با مشایخ آمده، ^۲ به وی گفتند: «به ما بگو که به چه قدرت این کارها را می کنی و کیست که این قدرت را به تو داده است؟» ^۳ در جواب ایشان گفت: «من نیز از شما چیزی می پرسم. به من بگویید. ^۴ تعمیر یحیی از آسمان بود یا از مردم؟» ^۵ ایشان با خود اندیشیده، گفتند که اگر گوئیم از آسمان، هرآینه گوید چرا به او ایمان نیاوردید؟ ^۶ و اگر گوئیم از انسان، تمامی قوم ما را سنگسار کنند زیرا یقین می دارند که یحیی نبی است.» ^۷ پس جواب دادند که «نمی دانیم از کجا بود.» ^۸ عیسی به ایشان گفت: «من نیز شما را نمی گویم که این کارها را به چه قدرت به جا می آورم.»

حکایت باغبانهای ظالم

(متی ۲۱: ۴۶-۳۳، مرقس ۱۲: ۱۲-۱)

۹ و این مثل را به مردم گفتن گرفت که «شخصی تاکستانی غرس کرد و به باغبانش سپرده مدت مدیدی سفر کرد. ^{۱۰} و در موسم غلامی نزد باغبانان فرستاد تا از میوه باغ بدو سپارند. اما باغبانان او را زده، تهی دست بازگردانیدند. ^{۱۱} پس غلامی دیگر روانه نمود. او را نیز تازیانه زده بی حرمت کرده، تهی دست بازگردانیدند. ^{۱۲} و بازسومی فرستاد. او را نیز مجروح ساخته بیرون افکندند. ^{۱۳} آنگاه صاحب باغ گفت چه کنم؟ پس حبیب خود را می فرستم شاید چون او را بینند احترام خواهند نمود.»

۱۴ اما چون باغبانان او را دیدند، با خود تفکرکنان گفتند، این وارث می باشد، بیاید او را بکشیم تا میراث از آن ما گردد. ۱۵ در حال او را از باغ بیرون افکنده کشتند. پس صاحب باغ بدیشان چه خواهد کرد؟ ۱۶ او خواهد آمد و باغبانان را هلاک کرده باغ را به دیگران خواهد سپرد.» پس چون شنیدند گفتند حاشا.

۱۷ به ایشان نظر افکنده گفت: «پس معنی این نوشته چیست، سنگی را که معماران رد کردند، همان سر زاویه شده است. ۱۸ و هر که بر آن سنگ افتد خرد شود، اما اگر آن بر کسی بیفتد او را نرم خواهد ساخت؟» ۱۹ آنگاه روسای کهنه و کاتبان خواستند که در همان ساعت او را گرفتار کنند. لیکن از قوم ترسیدند زیرا که دانستند که این مثل را درباره ایشان زده بود.

سوال درباره پرداخت باج و خراج

(متی ۲۲: ۲۲-۲۵، مرقس ۱۲: ۱۷-۱۳)

۲۰ و مراقب او بوده جاسوسان فرستادند که خود را صالح می نمودند تا سخنی از او گرفته، او را به حکم و قدرت والی بسپارند. ۲۱ پس از او سوال نموده گفتند: «ای استاد می دانیم که توبه راستی سخن می رانی و تعلیم می دهی و از کسی روداری نمی کنی، بلکه طریق خدا را به صدق می آموزی، ۲۲ آیا بر ما جایز هست که جزیه به قیصر بدهیم یا نه؟» ۲۳ او چون مکر ایشان را درک کرد، بدیشان گفت: «مرا برای چه امتحان می کنید؟ ۲۴ دیناری به من نشان دهید. صورت ورقش از کیست؟» ایشان در جواب گفتند: «از قیصر است.» ۲۵ او به ایشان گفت: «پس مال قیصر را به قیصر رد کنید و مال خدا را به خدا.» ۲۶ پس چون نتوانستند او را به سخنی در نظر مردم ملزم سازند، از جواب او در عجب شده ساکت ماندند.

سوال درباره قیامت

(متی ۲۲: ۲۳-۳۲، مرقس ۱۲: ۲۷-۱۸)

۲۷ و بعضی از صدوقیان که منکر قیامت هستند، پیش آمده از وی سوال کرده، ۲۸ گفتند: «ای استاد، موسی برای ما نوشته است که اگر کسی را برادری که زن داشته باشد بمیرد و بی اولاد فوت شود، باید برادرش آن زن را بگیرد تا برای برادر خود نسلی آورد. ۲۹ پس هفت برادر بودند که اولی زن گرفته اولاد ناآورده، فوت شد. ۳۰ بعد دومین آن زن را گرفته، او نیز بی اولاد بمرد. ۳۱ پس سومین او را گرفت و همچنین تا هفتمین و همه فرزند ناآورده، مردند. ۳۲ و بعد از همه، آن زن نیز وفات یافت. ۳۳ پس در قیامت، زن کدامیک از ایشان خواهد بود، زیرا که هر هفت او را داشتند؟»

۳۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «ابنای این عالم نکاح می کنند و نکاح کرده می شوند. ۳۵ لیکن آنانی که مستحق رسیدن به آن عالم و به قیامت از مردگان شوند، نه نکاح می کنند و نه نکاح کرده می شوند. ۳۶ زیرا ممکن نیست که دیگر بمیرند از آن جهت که مثل فرشتگان و پسران خدای باشند، چونکه پسران قیامت هستند. ۳۷ و اما اینکه مردگان برمی خیزند، موسی نیز در ذکر بوته نشان داد، چنانکه خداوند را خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب خواند. ۳۸ و حال آنکه خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است. زیرا همه نزد او زنده هستند.» ۳۹ پس بعضی از کاتبان در جواب گفتند: «ای استاد. نیکوگفتی.» ۴۰ و بعد از آن هیچ کس جرات آن نداشت که از وی سوالی کند.

ناتوانی از جواب دادن به عیسی

(متی ۲۲: ۴۶-۴۱، مرقس ۱۲: ۳۷-۳۵)

۴۱ پس به ایشان گفت: «چگونه می گویند که مسیح پسر داود است ۴۲ و خود داود در کتاب زبور می گوید، خداوند به خداوند من گفت به دست راست من بنشین ۴۳ تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم؟ ۴۴ پس چون داود او را خداوند می خواند چگونه پسر او می باشد؟»

هشدار به رهبران مذهبی

(متی ۲۳: ۱۲-۱، مرقس ۱۲: ۴۰-۳۸)

۴۵ و چون تمامی قوم می شنیدند، به شاگردان خود گفت: ۴۶ «بپرهیزید از کاتبانی که خرامیدن در لباس دراز را می پسندند و سلام در بازارها و صدر کاپس و بالا نشستن در ضیافتها را دوست می دارند. ۴۷ و خانه های بیوه زنان را می بلعند و نماز را به ریاکاری طول می دهند. اینها عذاب شدیدتر خواهند یافت.»

۲۱

هدیه بیوه زن فقیر

(مرقس ۱۲: ۴۴-۴۱)

۱ و نظر کرده دولتمدانی را دید که هدایای خود را در بیت المال می اندازند. ۲ و بیوه زنی فقیر را دید که دو فلس در آنجا انداخت. ۳ پس گفت: «هرآینه به شمای گویم این بیوه فقیر از جمیع آنها بیشتر انداخت. ۴ زیرا که همه ایشان از زیادتای خود در هدایای خدا انداختند، لیکن این زن از احتیاج خود تمامی معیشت خویش را انداخت.»

آینده جهان

(متی ۲۴: ۲۲-۱، مرقس ۱۳: ۲۰-۱)

۵ و چون بعضی ذکر هیکل می کردند که به سنگهای خوب و هدایا آراسته شده است گفت: ۶ «ایامی می آید که از این چیزهایی که می بینید، سنگی بر سنگی گذارده نشود، مگر اینکه به زیرافکنده خواهد شد. ۷ و از او سوال نموده، گفتند: «ای استاد پس این امور کی واقع می شود و علامت نزدیک شدن این وقایع چیست؟» ۸ گفت: «احتیاط کنید که گمراه نشوید. زیرا که بسا به نام من آمده خواهند گفت که من هستم و وقت نزدیک است. پس از عقب ایشان مروید. ۹ و چون اخبار جنگها و فسادها را بشنوید،

مضطرب مشوید زیرا که وقوع این امور اول ضرور است لیکن انتہادر ساعت نیست.»

۱۰ پس به ایشان گفت: «قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند کرد. ۱۱ و زلزله های عظیم در جایها و قطبها و و باها پدید و چیزهای هولناک و علامات بزرگ از آسمان ظاهر خواهد شد. ۱۲ و قبل از این همه، بر شما دست اندازی خواهند کرد و جفا نموده شما را به کتایس و زندانها خواهند سپرد و در حضور سلاطین و حکام بجهت نام من خواهند برد. ۱۳ و این برای شما به شهادت خواهد انجامید. ۱۴ پس در دلهای خود قرار دهید که برای حجت آوردن، پیشتر اندیشه نکنید، ۱۵ زیرا که من به شما زبانی و حکمتی خواهم داد که همه دشمنان شما با آن مقاومت و مباحثه نتوانند نمود. ۱۶ و شما را والدین و برادران و خویشان و دوستان تسلیم خواهند کرد و بعضی از شما را به قتل خواهند رسانید. ۱۷ و جمیع مردم به جهت نام من شما را نفرت خواهند کرد. ۱۸ و لکن موی از سر شما گم نخواهد شد. ۱۹ جانهای خود را به صبر دریابید.

۲۰ «و چون بینید که اورشلیم به لشکرها محاصره شده است آنگاه بدانید که خرابی آن رسیده است. ۲۱ آنگاه هر که در یهودیه باشد، به کوهستان فرار کند و هر که در شهر باشد، بیرون رود و هر که در صحرا بود، داخل شهر نشود. ۲۲ زیرا که همان است ایام انتقام، تا آنچه مکتوب است تمام شود. ۲۳ لیکن وای بر آبستان و شیردهندگان در آن ایام، زیرا تنگی سخت بر روی زمین و غضب بر این قوم خواهد شد. ۲۴ و به دم شمشیر خواهند افتاد و در میان جمیع امتها به اسیری خواهند رفت و اورشلیم پایمال امتها خواهد شد تا زمانهای امتها به انجام رسد.

بازگشت مسیح

(متی ۲۴: ۳۵-۲۳، مرقس ۱۳: ۳۱-۲۱)

۲۵ و در آفتاب و ماه و ستارگان علامات خواهد بود و بر زمین تنگی و حیرت از برای امت‌ها روی خواهد نمود به سبب شوریدن دریا و امواجش. ۲۶ و ده‌های مردم ضعف خواهد کرد از خوف و انتظار آن وقایعی که بر ربع مسکون ظاهر می‌شود، زیرا قوات آسمان متزلزل خواهد شد. ۲۷ و آنگاه پسر انسان را خواهند دید که بر ابری سوار شده با قوت و جلال عظیم می‌آید.

۲۸ «و چون ابتدای این چیزها بشود راست شده، سرهای خود را بلند کنید از آن جهت که خلاصی شما نزدیک است.» ۲۹ و برای ایشان مثلی گفت که «درخت انجیر و سایر درختان را ملاحظه نمائید، ۳۰ که چون می‌بینید شکوفه می‌کند خود می‌دانید که تابستان نزدیک است. ۳۱ و همچنین شما نیز چون ببینید که این امور واقع می‌شود، بدانید که ملکوت خدا نزدیک شده است. ۳۲ هرآینه به شما می‌گویم که تا جمیع این امور واقع نشود، این فرقه نخواهد گذشت. ۳۳ آسمان و زمین زایل می‌شود لیکن سخنان من زایل نخواهد شد.

انتظار برای بازگشت مسیح

(متی ۲۴: ۵۱-۳۶، مرقس ۱۳: ۳۷-۳۲)

۳۴ پس خود را حفظ کنید مبادا ده‌های شما از پرخوری و مستی و اندیشه‌های دنیوی، سنگین گردد و آن روز ناگهان بر شما آید. ۳۵ زیرا که مثل دامی بر جمیع سکنه تمام روی زمین خواهد آمد. ۳۶ پس در هر وقت دعا کرده، بیدار باشید تا شایسته آن شوید که از جمیع این چیزهایی که به وقوع خواهد پیوست نجات یابید و در حضور پسر انسان بایستید.» ۳۷ و روزها را در هیکل تعلیم می‌داد و شبها بیرون رفته، در کوه معروف به زیتون به سر می‌برد. ۳۸ و هر بامداد قوم نزد وی در هیکل می‌شتافتند تا کلام او را بشنوند.

۲۲

توطئه عیسی

(متی ۲۶: ۵-۱، مرقس ۱۴: ۲-۱)

۱ و چون عید فطیر که به فصح معروف است نزدیک شد،^۲ روسای کهنه و کاتبان مترصد می‌بودند که چگونه او را به قتل رسانند، زیرا که از قوم ترسیدند.

طرح خیانت یهودا

(متی ۲۶: ۱۶-۱۴، مرقس ۱۴: ۱۱-۱۰)

۳ اما شیطان در یهودای مسمی به اسخریوطی که از جمله آن دوازده بود داخل گشت،^۴ و او رفته با روسای کهنه و سرداران سپاه گفتگو کرد که چگونه او را به ایشان تسلیم کند. ^۵ ایشان شاد شده با او عهد بستند که نقدی به وی دهند. ^۶ و او قبول کرده در صدد فرصتی برآمد که او را در نهانی از مردم به ایشان تسلیم کند.

آماده کردن فصح

(متی ۲۶: ۱۹-۱۷، مرقس ۱۴: ۱۶-۱۲)

۷ اما چون روز فطیر که در آن می‌بایست فصح را ذبح کنند رسید،^۸ پطرس و یوحنا را فرستاده، گفت: «بروید و فصح را بجهت ما آماده کنید تا بخوریم.»^۹ به وی گفتند: «در کجا می‌خواهی میا کنیم؟»^{۱۰} ایشان را گفت: «اینک هنگامی که داخل شهر شوید، شخصی با سبوی آب به شما برمی‌خورد. به خانه‌ای که او درآید، از عقب وی بروید،^{۱۱} و به صاحب‌خانه گویند، استاد تو را می‌گوید مهمانخانه کجا است تا در آن فصح را باشاگردان خود بخورم.»^{۱۲} او بالاخانه‌ای بزرگ و مفروش به شما نشان خواهد داد در آنجا میاسازید.»^{۱۳} پس رفته چنانکه به ایشان گفته بود یافتند و فصح را آماده کردند.

شام آخر

(متی ۲۶: ۲۹-۲۰، مرقس ۱۴: ۲۵-۱۷، یوحنا ۱۳: ۳۰-۲۱)

۱۴ و چون وقت رسید با دوازده رسول بنشست. ۱۵ و به ایشان گفت: «اشتیاق بی نهایت داشتم که پیش از زحمت دیدنم، این فصیح را باشما بخورم. ۱۶ زیرا به شما می گویم از این دیگر نمی خورم تا وقتی که در ملکوت خدا تمام شود.» ۱۷ پس پیاله ای گرفته، شکر نمود و گفت: «این را بگیرید و در میان خود تقسیم کنید. ۱۸ زیرا به شما می گویم که تا ملکوت خدا نیاید، از میوه مویز نخواهم نوشید.» ۱۹ و نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به ایشان داد و گفت: «این است جسد من که برای شما داده می شود، این را به یاد من به جا آرید.» ۲۰ و همچنین بعد از شام پیاله را گرفت و گفت: «این پیاله عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته می شود. ۲۱ لیکن اینک دست آن کسی که مرا تسلیم می کند با من در سفره است. ۲۲ زیرا که پسر انسان بر حسب آنچه مقدر است، می رود لیکن وای بر آن کسی که او را تسلیم کند.»

۲۳ آنگاه از یکدیگر شروع کردند به پرسیدن که کدام یک از ایشان باشد که این کار بکند؟ ۲۴ و در میان ایشان نزاعی نیز افتاد که کدام یک از ایشان بزرگتر می باشد؟ ۲۵ آنگاه به ایشان گفت: «سلاطین امت ها بر ایشان سروری می کنند و حکام خود را ولی نعمت می خوانند. ۲۶ لیکن شما چنین مباحثید، بلکه بزرگتر از شما مثل کوچکتز باشد و پیشوا چون خادم. ۲۷ زیرا کدام یک بزرگتر است آنکه به غذا نشیند یا آنکه خدمت کند آیا نیست آنکه نشسته است؟ لیکن من در میان شما چون خادم هستم. ۲۸ و شما کسانی می باشید که در امتحانهای من با من به سر بردید. ۲۹ و من ملکوتی برای شما قرار می دهم چنانکه پدرم برای من مقرر فرمود. ۳۰ تا در ملکوت من از خوان من بخورید و بنوشید و بر کرسیها نشسته بردارده سبط اسرائیل

داوری کنید.»

پیشگویی انکار پطرس
(یوحنا ۱۳: ۳۸-۳۱)

۳۱ پس خداوند گفت: «ای شمعون، ای شمعون، اینک شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند، ۳۲ لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود و هنگامی که تو بازگشت کنی برادران خود را استوار نما.» ۳۳ به وی گفت: «ای خداوند حاضرم که با تو بروم حتی در زندان و درموت.» ۳۴ گفت: «تو را می گویم ای پطرس امروز خروس بانگ زده باشد که سه مرتبه انکار خواهی کرد که مرا نمی شناسی.» ۳۵ و به ایشان گفت: «هنگامی که شما را بی کیسه و توشه دان و کفش فرستادم به هیچ چیز محتاج شدید؟» گفتند هیچ. ۳۶ پس به ایشان گفت: «لیکن الان هر که کیسه دارد، آن را بردارد و همچنین توشه دان را و کسی که شمشیر ندارد جامه خود را فروخته آن را بخرد. ۳۷ زیرا به شما می گویم که این نوشته در من می باید به انجام رسید، یعنی با نگاهکاران محسوب شد زیرا هر چه در خصوص من است، انقضاً دارد. ۳۸ گفتند: «ای خداوند اینک دوشمشیر.» به ایشان گفت: «کافی است.»

باغ جتسمانی

(متی ۲۶: ۴۶-۳۶، مرقس ۱۴: ۴۲-۳۲)

۳۹ و برحسب عادت بیرون شده به کوه زیتون رفت و شاگردانش از عقب او رفتند. ۴۰ و چون به آن موضع رسید، به ایشان گفت: «دعا کنید تا در امتحان نیفتید.» ۴۱ و او از ایشان به مسافت پرتاپ سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا کرده، گفت: ۴۲ «ای پدر اگر بخوای این پاله را از من بگردان، لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو.» ۴۳ و فرشته ای از آسمان بر او ظاهر شده او را تقویت می نمود. ۴۴ پس به مجاهده افتاده به سعی بلیغ دعا کرد، چنانکه عرق او مثل قطرات خون بود که بر زمین

می ریخت. ۴۵ پس از دعا برخاسته نزد شاگردان خود آمده ایشان را از حزن در خواب یافت. ۴۶ به ایشان گفت: «برای چه در خواب هستید؟ برخاسته دعا کنید تا در امتحان نیفتید.»

دستگیری عیسی

(متی ۲۶: ۴۷-۵۶، مرقس ۱۴: ۵۲-۵۳، یوحنا ۱۸: ۱۱-۱) ۴۷ و سخن هنوز بر زبانش بود که ناگاه جمعی آمدند و یکی از آن دوازده که یهودا نام داشت بر دیگران سبقت بسته نزد عیسی آمد تا او را ببوسد. ۴۸ و عیسی بدو گفت: «ای یهودا آیا به بوسه پسر انسان را تسلیم می کنی؟» ۴۹ رفقاییش چون دیدند که چه می شود عرض کردند خداوند ابه شمشیر برزیم. ۵۰ و یکی از ایشان، غلام رئیس کهنه را زده، گوش راست او را از تن جدا کرد. ۵۱ عیسی متوجه شده گفت: «تا به این بگذارید.» و گوش او را لمس نموده، شفا داد. ۵۲ پس عیسی به روسای کهنه و سرداران سپاه هیکل و مشایخی که نزد او آمده بودند گفت: «گویا بر دزد با شمشیرها و چوبها بیرون آمدید. ۵۳ وقتی که هر روزه در هیکل با شما می بودم دست بر من دراز نکردید، لیکن این است ساعت شما و قدرت ظلمت.»

انکار پطرس

(متی ۲۶: ۶۹-۷۵، مرقس ۱۴: ۷۲-۶۶، یوحنا ۱۸: ۲۷-۲۵) ۵۴ پس او را گرفته بردند و به سرای رئیس کهنه آوردند و پطرس از دور از عقب می آمد. ۵۵ و چون در میان ایوان آتش افروخته گردش نشسته بودند، پطرس در میان ایشان بنشست. ۵۶ آنگاه کنیزکی چون او را در روشنی آتش نشسته دید بر او چشم دوخته گفت: «این شخص هم با او می بود.» ۵۷ او وی را انکار کرده گفت: «ای زن او را نمی شناسم.» ۵۸ بعد از زمانی دیگری او را دیده گفت: «تو از اینها هستی.» پطرس گفت: «ای مرد، من نیستم.» ۵۹ و چون تخمین یک ساعت گذشت یکی

دیگر با تاکید گفت: «بلاشک این شخص از رفقای او است زیرا که جلیلی هم هست.»^{۶۰} پطرس گفت: «ای مرد نمی دانم چه می گویی؟» در همان ساعت که این راحی گفت خروس بانگ زد. ^{۶۱} آنگاه خداوند روگردانیده به پطرس نظر افکند پس پطرس آن کلامی را که خداوند به وی گفته بود به خاطر آورد که قبل از بانگ زدن خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد. ^{۶۲} پس پطرس بیرون رفته زارزار بگریست.

^{۶۳} و کسانی که عیسی را گرفته بودند، او را تازیانه زده استهزا نمودند. ^{۶۴} و چشم او را بسته طپانچه بر رویش زدند و از وی سوال کرده، گفتند: «نبوت کن که تو را زده است؟»^{۶۵} و بسیار کفر دیگر به وی گفتند.

محکوم شدن عیسی

(متی ۲۷: ۲-۱، مرقس ۱: ۱۵)

^{۶۶} و چون روز شد اهل شورای قوم یعنی روسای کهنه و کاتبان فراهم آمده در مجلس خود او را آورده، ^{۶۷} گفتند: «اگر تو مسیح هستی به ما بگو:» او به ایشان گفت: «اگر به شما گویم مرا تصدیق نخواهید کرد. ^{۶۸} و اگر از شما سوال کنم جواب نمی دهید و مرا رها نمی کنید. ^{۶۹} لیکن بعد از این پسر انسان به طرف راست قوت خدا خواهد نشست.»^{۷۰} همه گفتند: «پس تو پسر خدا هستی؟» او به ایشان گفت: «شما می گوید که من هستم.»^{۷۱} گفتند: «دیگر ما را چه حاجت به شهادت است، زیرا خود از زبانش شنیدیم.»

۲۳

محاکمه در حضور پپلاطس

(متی ۲۷: ۱۱-۱۴، مرقس ۱۵: ۲-۵، یوحنا ۱۸: ۲۸-۳۸)

۱ پس تمام جماعت ایشان برخاسته، او را نزد پپلاطس بردند. ^۲ و شکایت بر او آغاز نموده، گفتند: «این شخص را یافته ایم که قوم را گمراه می کند

و از جزیه دادن به قیصر منع می‌نماید و می‌گوید که خود مسیح و پادشاه است.^۳ پس پیلاطس از او پرسیده، گفت: «آیا تو پادشاه یهود هستی؟» او در جواب وی گفت: «تومی گویی.»^۴ آنگاه پیلاطس به روسای کهنه و جمیع قوم گفت که «در این شخص هیچ عیبی نمی‌یابم.»^۵ ایشان شدت نموده گفتند که «قوم را می‌شوراند و در تمام یهودیه از جلیل گرفته تا به اینجا تعلیم می‌دهد.»

محا که در حضور هیروдіس

^۶ چون پیلاطس نام جلیل را شنید پرسید که «آیا این مرد جلیلی است؟»^۷ و چون مطلع شد که از ولایت هیروдіس است او را نزد وی فرستاد، چونکه هیروдіس در آن ایام در اورشلیم بود.^۸ اما هیروдіس چون عیسی را دید، بغایت شادگردید زیرا که مدت مدیدی بود می‌خو. است او را ببیند چونکه شهرت او را بسیار شنیده بود و مترصد می‌بود که معجزه‌ای از او ببیند.^۹ پس چیزهای بسیار از وی پرسید لیکن او به وی هیچ جواب نداد.^{۱۰} و روسای کهنه و کاتبان حاضر شده به شدت تمام بروی شکایت می‌نمودند.^{۱۱} پس هیروдіس با لشکریان خود او را اقتضاح نموده و استهزا کرده لباس فاخر بر او پوشانید و نزد پیلاطس او را باز فرستاد.^{۱۲} و در همان روز پیلاطس و هیروдіس با یکدیگر مصالحه کردند، زیرا قبل از آن در میانشان عداوتی بود.

صدور حکم مصلوب شدن

(متی ۲۷: ۱۵-۲۶، مرقس ۱۵: ۶-۱۵)

^{۱۳} پس پیلاطس روسای کهنه و سرداران و قوم را خوانده،^{۱۴} به ایشان گفت: «این مرد را نزد من آوردید که قوم را می‌شوراند. الحال من او را در حضور شما امتحان کردم و از آنچه بر او ادعای کنید اثری نیافتم.^{۱۵} و نه هیروдіس هم زیرا که شما را نزد او فرستادم و اینک هیچ عمل مستوجب

قتل از او صادر نشده است. ۱۶ پس او را تنبیه نموده رها خواهیم کرد.»
 ۱۷ زیرا او را لازم بود که هر عیدی کسی را برای ایشان آزاد کند. ۱۸ آنگاه همه فریاد کرده، گفتند: «او را هلاک کن و برابر را برای ما رها فرما.»
 ۱۹ او شخصی بود که به سبب شورش و قتلی که در شهر واقع شده بود، در زندان افکنده شده بود. ۲۰ باز پیلاطس ندا کرده خواست که عیسی را رها کند. ۲۱ لیکن ایشان فریاد زده گفتند: «او را مصلوب کن، مصلوب کن.»
 ۲۲ بار سوم به ایشان گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟ من در او هیچ علت قتل نیافتم. پس او را تادیب کرده رها می‌کنم.» ۲۳ اما ایشان به صداهای بلند مبالغه نموده خواستند که مصلوب شود و آوازهای ایشان و روسای کهنه غالب آمد. ۲۴ پس پیلاطس فرمود که بر حسب خواهش ایشان بشود. ۲۵ و آن کس را که به سبب شورش و قتل در زندان حبس بود که خواستند رها کرد و عیسی را به خواهش ایشان سپرد.

در راه جلیلتا

(متی ۲۷: ۳۲-۳۴، مرقس ۱۵: ۲۱-۲۴، یوحنا ۱۹: ۱۷)

۲۶ و چون او را می‌بردند شمعون قیروانی را که از صحرا می‌آمد مجبور ساخته صلیب را بر او گذاردند تا از عقب عیسی ببرد. ۲۷ و گروهی بسیار از قوم و زنانی که سینه می‌زدند و برای او ماتم می‌گرفتند، در عقب او افتادند.
 ۲۸ آنگاه عیسی به سوی آن زنان روی گردانیده، گفت: «ای دختران اورشلیم برای من گریه نکنید، بلکه بجهت خود و اولاد خود ماتم کنید.
 ۲۹ زیرا اینک ایامی می‌آید که در آنها خواهند گفت، خوشبحال نازادگان ورحمهایی که بار نیاوردند و پستانهایی که شیرندادند. ۳۰ و در آن هنگام به کوهها خواهند گفت که بر ما بیفتید و به تلها که ما را پنهان کنید.
 ۳۱ زیرا اگر این کارها را به چوب تر کردند به چوب خشک چه خواهد شد؟»

مصلوب شدن عیسی

(متی ۲۷: ۳۵-۴۴، مرقس ۱۵: ۲۵-۳۲، یوحنا ۱۹: ۱۸-۲۷)

۳۲ و دو نفر دیگر را که خطا کار بودند نیز آوردند تا ایشان را با او بکشند.
 ۳۳ و چون به موضعی که آن را کاسه سر می گویند رسیدند، او را در آنجا با
 آن دو خطا کار، یکی بر طرف راست و دیگری بر چپ او مصلوب کردند.
 ۳۴ عیسی گفت: «ای پدر اینها را بیامرز، زیرا که نمی داند چه می کنند.»
 پس جامه های او را تقسیم کردند و قرعه افکندند. ۳۵ و گروهی به تماشا
 ایستاده بودند. و بزرگان نیز تمسخرکنان با ایشان می گفتند: «دیگران را نجات
 داد. پس اگر او مسیح و برگزیده خدا می باشد خود را برهانند.» ۳۶ و سپاهیان
 نیز او را استهزا می کردند و آمده او را سرکه می دادند، ۳۷ و می گفتند: «اگر
 تو پادشاه یهود هستی خود را نجات ده.» ۳۸ و بر سر او تقصیرنامه ای نوشتند
 به خط یونانی و رومی و عبرانی که «این است پادشاه یهود.»
 ۳۹ و یکی از آن دو خطا کار مصلوب بر وی کفر گفت که «اگر تو
 مسیح هستی خود را و ما را برهان.» ۴۰ اما آن دیگری جواب داده، او را
 نهیب کرد و گفت: «مگر تو از خدا نمی ترسی؟ چونکه تو نیز زیر همین
 حکمی. ۴۱ و اما ما به انصاف، چونکه جزای اعمال خود را یافته ایم، لیکن
 این شخص هیچ کار بی جا نکرده است.» ۴۲ پس به عیسی گفت: «ای
 خداوند، مرا به یاد آور هنگامی که به ملکوت خود آبی.» ۴۳ عیسی به وی
 گفت: «هرآینه به تو می گویم امروز با من در فردوس خواهی بود.»

جان سپردن عیسی

(متی ۲۷: ۴۵-۵۶، مرقس ۱۵: ۳۳-۴۱، یوحنا ۱۹: ۲۸-۳۷)

۴۴ و تخمین از ساعت ششم تا ساعت نهم، ظلمت تمام روی زمین را فرو
 گرفت. ۴۵ و خورشید تاریک گشت و پرده قدس از میان بشکافت. ۴۶ و
 عیسی به آواز بلند صدا زده گفت: «ای پدر به دستهای تو روح خود را
 می سپارم.» این را بگفت و جان را تسلیم نمود. ۴۷ اما یوزباشی چون این

ماجرای او را دید، خدا را تعجید کرده، گفت: «در حقیقت، این مرد صالح بود.»
 ۴۸ و تمامی گروه که برای این تماشا جمع شده بودند چون این وقایع را دیدند،
 سینه زنان برگشتند. ۴۹ و جمیع آشنایان او از دور ایستاده بودند، با زنانی
 که از جلیل او را متابعت کرده بودند تا این امور را ببینند.

تدفین عیسی

(متی ۲۷: ۵۷-۶۱، مرقس ۱۵: ۴۲-۴۷، یوحنا ۱۹: ۳۸-۴۲)
 ۵۰ و اینک یوسف نامی از اهل شورا که مرد نیکو و صالح بود، ۵۱ که در
 رای و عمل ایشان مشارکت نداشت و از اهل رامه بلدی از بلاد یهود بود و
 انتظار ملکوت خدا را می کشید، ۵۲ نزدیک پیلاتس آمده جسد عیسی را
 طلب نمود. ۵۳ پس آن را پایین آورده در گنجان پیچید و در قبری که از سنگ
 تراشیده بود و هیچ کس ابد در آن دفن نشده بود سپرد. ۵۴ و آن روز تهیه
 بود و سبت نزدیک می شد. ۵۵ و زنانی که در عقب او از جلیل آمده بودند
 از پی او رفتند و قبر و چگونگی گذاشته شدن بدن او را دیدند. ۵۶ پس
 برگشته، حنوط و عطریات مهیا ساختند و روز سبت را به حسب حکم آرام
 گرفتند.

۲۴

قیام عیسی مسیح

(متی ۲۸: ۷-۱، مرقس ۱۶: ۸-۱، یوحنا ۲۰: ۹-۱)
 ۱ پس در روز اول هفته هنگام سپیده صبح، حنوطی را که درست
 کرده بودند با خود برداشته به سر قبر آمدند و بعضی دیگران همراه ایشان. ۲ و
 سنگ را از سر قبر غلطانیده دیدند. ۳ چون داخل شدند، جسد خداوند
 عیسی را نیافتند ۴ و واقع شد هنگامی که ایشان از این امر متحیر بودند که
 ناگاه دو مرد در لباس درخشانه نزد ایشان بایستادند. ۵ و چون ترسان
 شده سرهای خود را به سوی زمین افکنده بودند، به ایشان گفتند: «چرا
 زنده را از میان مردگان می طلبید؟» ۶ در اینجا نیست، بلکه برخاسته است.

به یاد آورید که چگونه وقتی که در جلیل بود شمارا خبر داده،^۷ گفت ضروری است که پسر انسان به دست مردم گناهکار تسلیم شده مصلوب گردد و روز سوم برخیزد.»^۸ پس سخنان او را به خاطر آوردند.
^۹ و از سر قبر برگشته، آن یازده و دیگران را از همه این امور مطلع ساختند.
^{۱۰} و مریم مجدلیه و یونا و مریم مادر یعقوب و دیگر رفقای ایشان بودند که رسولان را از این چیزها مطلع ساختند.^{۱۱} لیکن سخنان زنان را هذیان پنداشته باور نکردند.^{۱۲} اما پطرس برخاسته، دوان دوان به سوی قبر رفت و خم شده کفن را تنها گذاشته دید و از این ماجرا در عجب شده به خانه خود رفت.

در راه عمواس (مرقس ۱۶: ۱۳-۱۲)

^{۱۳} و اینک در همان روز دو نفر از ایشان می رفتند به سوی قریه ای که از اورشلیم به مسافت، شصت تیر پرتاب دور بود و عمواس نام داشت.^{۱۴} و بایک دیگر از تمام این وقایع گفتگومی کردند.^{۱۵} و چون ایشان در مکالمه و مباحثه می بودند، ناگاه خود عیسی نزدیک شده، با ایشان همراه شد.
^{۱۶} ولی چشمان ایشان بسته شد تا او را نشناسند.^{۱۷} او به ایشان گفت: «چه حرفها است که با یکدیگر می زنید و راه را به کدورت می پیماید؟»
^{۱۸} یکی که کلیوپاس نام داشت در جواب وی گفت: «مگر تو در اورشلیم غریب و تنها هستی و از آنچه در این ایام در اینجا واقع شد واقف نیستی؟»
^{۱۹} به ایشان گفت: «چه چیز است؟» گفتندش: «درباره عیسی ناصری که مردی بود نبی و قادر در فعل و قول در حضور خدا و تمام قوم،^{۲۰} و چگونه روسای کهنه و حکام ما او را به فتوای قتل سپردند و او را مصلوب ساختند.^{۲۱} اما ما امیدوار بودیم که همین است آنکه می باید اسرائیل را نجات دهد و علاوه بر این همه، امروز از وقوع این امور روز سوم است،^{۲۲} و بعضی از زنان ما هم ما را به حیرت انداختند که بامدادان نزد قبر

رفتند،^{۲۳} و جسد او را نیافته آمدند و گفتند که فرشتگان را در رویا دیدیم که گفتند او زنده شده است.^{۲۴} و جمعی از رفقای ما به سر قبر رفته، آن چنانکه زنان گفته بودند یافتند لیکن او را ندیدند.»

^{۲۵} او به ایشان گفت: «ای بی فهمان و سست دلان از ایمان آوردن به آنچه انبیا گفته‌اند. ^{۲۶} آیا نمی بایست که مسیح این زحمات را ببندد تا به جلال خود برسد؟»^{۲۷} پس از موسی و سایر انبیا شروع کرده، اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود.

^{۲۸} و چون به آن دهی که عازم آن بودند رسیدند، او قصد نمود که دورتر رود. ^{۲۹} و ایشان الحاح کرده، گفتند که «با ما باش. چونکه شب نزدیک است و روز به آخر رسیده.» پس داخل گشته با ایشان توقف نمود. ^{۳۰} و چون با ایشان نشسته بودند نان را گرفته برکت داد و پاره کرده به ایشان داد. ^{۳۱} که ناگاه چشمانشان باز شده، او را شناختند و در ساعت از ایشان غایب شد. ^{۳۲} پس با یکدیگر گفتند: «آیا دل در درون مانعی سوخت، وقتی که در راه با ما تکلم می نمود و کتب را بجهت ما تفسیر می کرد؟»^{۳۳} و در آن ساعت برخاسته به اورشلیم مراجعت کردند و آن یازده را یافتند که با رفقای خود جمع شده ^{۳۴} می گفتند: «خداوند در حقیقت برخاسته و به شمعون ظاهر شده است.»^{۳۵} و آن دو نفر نیز از سرگذشت راه و کیفیت شناختن او هنگام پاره کردن نان خبر دادند.

ظاهر شدن بر شاگردان

(یوحنا ۲۰: ۲۳-۱۹)

^{۳۶} و ایشان در این گفتگو می بودند که ناگاه عیسی خود در میان ایشان ایستاده، به ایشان گفت: «سلام بر شما باد.»^{۳۷} اما ایشان لرزان و ترسان شده گمان بردند که روحی می بینند. ^{۳۸} به ایشان گفت: «چرا مضطرب شدید و برای چه دردهای شما شبها روی می دهد؟»^{۳۹} دستها و پایهایم را ملاحظه کنید که من خود هستم و دست بر من گذارده ببینید، زیرا که

روح گوشت و استخوان ندارد، چنانکه می‌نگرید که در من است.»^{۴۰} این را گفت و دستها و پایهای خود را بدیشان نشان داد.^{۴۱} و چون ایشان هنوز از خوشی تصدیق نکرده، در عجب مانده بودند، به ایشان گفت: «چیز خوراکی در اینجا دارید؟»^{۴۲} پس قدری از ماهی بریان و از شانه عسل به وی دادند.^{۴۳} پس آن را گرفته پیش ایشان بخورد.

عیسی در اورشلیم با شاگردان

^{۴۴} و به ایشان گفت: «همین است سخنانی که وقتی با شما بودم گفتم ضروری است که آنچه در تورات موسی و صحف انبیا و زبور درباره من مکتوب است به انجام رسد.»^{۴۵} و در آن وقت ذهن ایشان را روشن کرد تا کتب را بفهمند.^{۴۶} و به ایشان گفت: «بر همین منوال مکتوب است و بدینطور سزاوار بود که مسیح زحمت کشد و روز سوم از مردگان برخیزد.^{۴۷} و از اورشلیم شروع کرده، موعظه به توبه و آمرزش گناهان در همه امت‌ها به نام او کرده شود.^{۴۸} و شما شاهد بر این امور هستید.^{۴۹} و اینک، من موعود پدر خود را بر شما می‌فرستم. پس شما در شهر اورشلیم بمانید تا وقتی که به قوت از اعلی آراسته شوید.»

صعود عیسی به آسمان

(مرقس ۱۶: ۲۰-۱۹)

^{۵۰} پس ایشان را بیرون از شهر تا بیت عنیا برد و دستهای خود را بلند کرده، ایشان را برکت داد.^{۵۱} و چنین شد که در حین برکت دادن ایشان، از ایشان جدا گشته، به سوی آسمان بالا برده شد.^{۵۲} پس او را پرستش کرده، با خوشی عظیم به سوی اورشلیم برگشتند.^{۵۳} و پیوسته در هیکل مانده، خدا را حمد و سپاس می‌گفتند. آمین.

lxxxii

قدیم ترجمہ

**The Old Persian Version of the Holy Bible in the
Persian language of Iran**

Public Domain

Language: فارسی (Persian)

Translation by: Wycliffe Bible Translators

2015-04-21

PDF generated using Haiola and XeLaTeX on 21 Feb 2024 from source files
dated 31 Aug 2023

42cf233a-073b-5751-ab25-e35dacee289f